

رهبران ضلالت

تأليف:

علی امیر مستوفیان

سرشناسه :	مستوفیان: علی امیر
عنوان و پدیدآور:	رهبران ضلالت/ تألیف : علی امیر مستوفیان
مشخصات نشر :	تهران: علی امیر مستوفیان: ۱۳۸۵
مشخصات ظاهری :	۶۰۰ ص . مصور: نمونه
یادداشت :	فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا
یادداشت :	کتابنامه بصورت زیر نویس
موضوع :	شیعه--فرقه ها
موضوع:	شیعه--تاریخ
موضوع:	مهدویت
رده بندی کنگره:	۹۴۵ / م ۲۲۹ BP
رده بندی دیویی :	۵۳ / ۲۹۷
شماره کتابخانه ملی :	۴۱۳۲۵ - ۸۴ م
شابک :	۹۶۴-۰۶-۹۶۰۹-۹

رهبران ضلالت

تألیف : علی امیر مستوفیان

ناشر : مولف

چاپ اول ۱۳۸۶ تیراژ چاپ ۲۰۰۰ نسخه

شابک : ۹۶۴-۰۶-۹۶۰۹-۹ ISBN:964-06-9609-9

فهرست مطالب

۱۹	مقدمه
۲۶	سیاست فرقه‌سازی امویان
۲۶	حل مشکل مرجع دینی
۲۸	صلابت تشیع زمینه‌ساز اندیشه شکاف در تشیع
۳۱	انگیزه پاره پاره کردن تشیع
۳۶	شناخت هدف اصلی در شکل فعالیت
۴۰	امامت قانونی مشکل خلافت اسلام تاریخ
۴۱	اما چرا با نام رهبران ضلالت؟
۴۴	رهبران ضلالت با نگاه قرآن و پیامبر
۴۶	نقش امام در رستگار شدن امت
۴۹	موقعیت امام در اعتقاد به پیامبر

بخش اول

۵۳	آغاز انحراف در تشیع
۵۸	امامت الهی تنها مرجعیت قانونی

رهبران ضلالت	فهرست مطالب
امامت بدلی برای انحراف از امامت الهی	۶۵
توجه دادن امام به حصر امامت در اهل بیت	۶۹
امامت آسمانی مخصوص امام شرعی	۷۲
طرح جداسازی امامت از نبوت	۷۶
امامت و امامان هدف توطئه‌ای دیگر	۸۱
سوء استفاده از قائمیت در پی شکست جنبش‌ها	۸۵
بخش دوم	
رهبران ضلالت در دوره امامان هدایت	۹۱
طرح امامت محمد حنفیه	۱۰۰
رفع شبهه از امامت امام سجاد	۱۰۰
طراحان فتنه امامت محمد حنفیه	۱۰۲
امامت نزد توطئه‌کنندگان کیسانی	۱۰۵
ضلالت آوری فرصت طلبان در پی قیام زیدبن علی	۱۰۸
زید و اندیشه انقلاب	۱۱۳
انگیزه‌های قیام زیدبن علی	۱۱۷
دعایان حق در پی براندازی بنی‌امیه	۱۲۰
جهاتی که انقلاب زید را شتاب داد	۱۲۳
قیام برای سقوط حاکم فاسد	۱۲۵
اجازه‌طلبی زید از امام جهت قیام	۱۲۷
شهادت و دار زدن و سوزاندن زید در راه امامت	۱۳۱
فتنه ضلالت در پی شهادت زید	۱۳۴
کندوکاوی کوتاه در شناخت انحراف از امامت	۱۴۰
اسماعیلیه جنبشی در مقابل انحراف عباسیان	۱۴۳
وجدان مذهبی فرقه‌ای ضد مذهب شد	۱۴۴

۱۴۷	مشروعیتی بی اعتبار برای اسماعیلیه
۱۵۰	اسماعیل وسیله ای برای تغییر امامت از مسیر الهی
۱۵۱	طرح امامت اسماعیل از کجاست؟
۱۵۸	طراحان امامت اسماعیل
۱۵۹	برخورد امام صادق (ع) با مسئله امامت اسماعیل
۱۶۳	توجیه طرفداران امامت اسماعیل (ع)
۱۶۴	شکل پذیری اسماعیلیه
۱۶۵	اسماعیل، نماینده امام در قیام علیه عباسیان
۱۷۱	شکل گیری اسماعیلیه با ادعای قائمیت اسماعیل
۱۷۷	عقائدشناسی اسماعیلیه
۱۸۱	سبک شناسائی عقائد
۱۸۶	اعتبار بی اعتبار
۱۸۹	اسماعیلیه از تأسیس تا انحراف
۱۹۱	ارتقاء درجه امامت تا الوهیت
۱۹۹	کثرت صور بدلی در تضعیف صورت قدسی
۲۰۳	روشی ماهرانه در بطلان کثرت صور قدسی
۲۰۵	تکرار تزویرهای گذشته در دوران امام موسی کاظم (ع)
۲۱۰	آغاز تزویری نو علیه امامت
۲۱۰	دمیدن بر آتش ارادت به احمدبن موسی
۲۱۲	طرح امامت الهی ولیعهد خلافت عباسی
۲۱۴	شایعه اعطای لقب رضا به امام
۲۱۵	عصر امام جواد (ع) امتحانی برای پیروان امامت
۲۱۵	بهانه ای در دست مخالفان
۲۱۹	ظهور خصوصیت الهی امامت بلوغ تشیع

عصر امام هادی (ع) دوره مخدوش کردن چهره امام	۲۲۱
تلاش‌های امام هادی (ع) برای خاصیت خاتمیت در ظهور قائمیت	۲۲۶
تصوف چون تیری در کمان بنی عباس	۲۲۸
عصر امام عسکری (ع) ختم تزویر امام تراشی	۲۳۳
امامت قائم آل محمد (عج) آغاز دوران مهدویت	۲۴۳
چون کون و مکان به نو عیانست رویت به جهان چرا نهانست	۲۴۷
نظام پنهان شدن در امامت	۲۴۸
انگیزه غیبت صغری	۲۵۰
انگیزه غیبت کبری	۲۵۲
قانون رجوع به وکلاء امامان	۲۵۴
حق انتخاب	۲۵۶
وکلاء رابط بین امت و نواب خاص	۲۵۸
موقعیت امامت و نیابت آن	۲۵۸
امامت، باب نبوت	۲۶۲
باب امام	۲۶۳

بخش سوم

دعوت کنندگان به ضلالت در ایام غیبت کبری	۲۶۷
ادعای بابت در صوفیه	۲۶۹
ادعای نص در تصوف فرقه‌ای	۲۹۱
منظور از اجازه صریح چیست؟	۲۹۴
ادعای نیابت برای طرح قطب و امام یک مظهرند	۲۹۸
متصل ساختن قطبیت به مهدویت	۳۰۳
پاسخ به مدعیان نیابت جنید بغدادی	۳۰۹
طرح نیابت جنید بغدادی	۳۱۰

۳۱۱	بررسی انتساب جنید
۳۱۸	نسبت جنید در تصوف تربیتی است نه نیابت
۳۲۰	تحریف و تحذیف نص صحیح صریح تکرار ادعای علی محمد باب شیرازی
۳۲۳	طرح وحدت مهدویت شیعه و قطبیت صوفیه
۳۲۹	اسماعیلیان تأمین کنندگان خواسته‌های گمراه کننده
۳۴۰	پایان دادن به قانون شریعت
۳۴۱	اسماعیلیه از فرقه بودن تا شبکه سیاسی شدن
۳۴۴	شکاف در فرقه اسماعیلی نزاری
۳۴۶	فرمان جدائی از تشیع
۳۵۰	خداوندگاری مزاحم برای خدایان خوش گذران اسماعیلیه
۳۵۸	انگیزه پذیرش ولایت با امامت در مسلک سازی
۳۶۳	وهابیت، مسلکی نه شیعه نه سنی
۳۶۶	وهابیت مسلکی نه سنی و نه شیعه
۳۶۷	اول: ریشه اصول وهابیت
۳۷۰	دوم: علت پیدایش وهابیت
۳۷۳	آشنائی جاسوس انگلیس با مؤسس وهابیت
۳۷۵	تأثیر القائنات جاسوس انگلیس در محمد بن عبدالوهاب
۳۷۸	موفقیت جاسوس انگلیس در مأموریتش
۳۷۸	عقد برادری بین جاسوس انگلیس و مؤسس وهابیت
۳۷۹	خواب جاسوس انگلیس برای تحریک مؤسس وهابیت
۳۸۰	پیشنهاد انگلیس به مؤسس وهابیت و پذیرفتن او
۳۸۱	مأموریت برای مسلک سازی
۳۸۳	سه مزدور انگلیسی در کنار هم
۳۸۵	مظهریت تکثیر خدا و امام در دین ابداعی
۳۹۰	تأسیس دین ابداعی با ادعای مسلمانی

۳۹۲	انکار اسلام با ادعای پیامبری جدید
۳۹۳	مایه‌های اولیه دین ابداعی
۳۹۵	سیر تکاملی دین ابداعی
۴۰۳	راهنمای الهی یا بشر زهر آگین؟! کدام یک؟
۴۰۷	ادعای معنوی خالص پوششی جهت تزویر اعتقادی
۴۱۰	ناجی بدلی در طرح ظهور منجی آسمانی
۴۱۵	رکن رابع ضلالتی دیگر در ایام غیبت
۴۲۸	شیخیه فرقه‌ای در پی احسانی
۴۲۹	اوضاع دینی زمان تولد شیخیگری
۴۳۱	طرح امام زمان غیبت کبرای صاحب الامر
۴۳۴	اصول اعتقاد شیخیه
۴۳۵	طرح پنهان داری تحریف اصول شیعه در شیخیه
۴۳۶	تشیع علیه تشیع
۴۴۱	مقصود از رکن رابع
۴۴۴	رکن در شیخیه
۴۴۸	نقش رکن رابع در معرفت به سه رکن دیگر
۴۵۱	یک بام، دو هوا
۴۵۴	استناد به فرمان امام (ع)
۴۵۶	سیاست همگانی کردن رکن رابع
۴۵۹	جایگاه رکن رابع در تشیع
۴۶۳	آرای رهبران دینی شیعه پیرامون رکن رابع
۴۷۲	شیخیه جانشینان احسانی
۴۸۱	بابیه فتنه شیخیه
۴۸۲	انکار بابیت جهت ادعای قائمیت
۴۸۷	نفی خاتمیت برای ادعای نبوت

۴۸۸	ادعای خدائی.....
۴۸۹	جانشینی باب.....
۴۹۲	بہائیت نفی وصایت بابیت.....
۴۹۴	دعوی من بظہرہ اللہی از باغ رضوان.....
۴۹۸	بہائیت ابداعی در پی بابیت.....
۵۰۱	توقف مسلک سازی شرکت در دین زدائی جامعہ.....
۵۰۳	بہائیت خدمتگزار استعمار.....
۵۰۵	پاسبانی از بہائیت جہت شکاف در دیانت.....
۵۱۳	اسناد خطی کتاب.....

مقدمه

www.ketab.ir

پیروزی معاویه قدرت طلب بعد از فتنه حکمیت مشخصه اصلی اسلام داری در حکمرانی اسلامی، مبارزه گردید، نه تفکر و اساس، یارگیری و جلب طرفدار و هواخواه، تحریک عقده‌های روحی مردم بیش از استحقاق طلب بود، نه تعمیق اندیشه اصیل اسلامی و بالا بردن سطح فکر و فرهنگ مردم.

فعالیت‌های حساب شده بازمانده‌های نفوذی‌های یهود مانند کعب‌الاحبارها سرنوشت اسلام را به آنجا هدایت می‌کرد که به نفع دودمان اموی می‌بود و اگر هم از اصالت‌های اسلامی یا موقعیت صحابه پیامبر که بر پیمان وفادار مانده بودند بهره می‌گرفتند به صورت ابزاری بود نه یک هدف، تا بتوانند مقطعی از رسوائی پراکنده‌گویی و پراکنده کاری جلوگیری کنند یا بکاهند.

روزهای نخست، سخت‌کوشان اموی در حاکمیت پدید آمده در جنبش می‌بودند و به صورت اژیتاتور سیاسی - مذهبی عمل می‌کردند نه به عنوان بنیان‌گذاران حکومتی سیاسی در حکومت دینی.

بررسی تاریخ نشان می‌دهد مسئولیت داران این حرکت کودتائی اموی که پیامبر اکرم (ص) به تبدیل خلافت به سلطنت بعد از خود تعبیر کرده بودند به سئوالات مخالفان خود جواب جدی قانع کننده نمی‌دادند، بلکه طراح سؤال بودند. زیرا عملکرد آنان با آنچه در دوران حیات پیامبر اکرم (ص) از خود نشان می‌دادند منافات داشت.

کار تحریک مردم ناآگاه از زد و بندهای قومی پشت پرده به حمایت از وضعیت سیاسی پیش آمده که منجر به خلع علی از خلافت و طرح صلح با امام حسن مجتبی شد تخریب گروه وفادار به رسول خدا و مسئله جانشینی که در غدیر به اراده الهی ترسیم شده بود، بدون اینکه تصور شود مسلکی با سلیقه بنی‌امیه در مقابل اسلام اصیل، ساخته شود پی‌گیری می‌شد.

این روش پیشبرد اهداف امویان، چنان به سرعت انجام می‌پذیرفت که مجال

اندیشیدن را از امت اسلامی گرفته بود و آنها را از توجه به عمق آنچه پیش آمده دور نگاه می داشت. شب را به جای اینکه با اندیشه فردا چه باید بکنیم بگذرانند، در تفکر اینکه فردا چه می شود به صبح می رساندند. به همین جهت به اقتضای شرایط روز و حساسیت موضوعات، مسائل مختلفی را که بنی امیه پیش می آوردند به نقد می کشیدند که بعضاً به مُرده باد و زنده باد ختم می شد. و روزشان را به آن سرگرم کننده، سرگرم بودند، سرانجام هیچ!

معاویه و همدستان او از کارهای تحریکی و زد و خوردهای داخلی فارغ شده، به خوبی توانسته بودند بر اوضاع مسلط شده در اندیشه جذب نیروهای وفادار به رسول خدا بودند که شخصیت های سرشناس اسلام به شمار می رفتند. و توانستند افرادی معلوم الحال را جذب نمایند.

در کنار همین سیاست جذب نیروهای مخالف سرشناس که همیشه ناکام بود، به مخالفانی که نه به لحاظ اعتقاد به جناح وفادار رسول خدا و خلیفه حقیقی که تنها «امیرالمؤمنین» جهان اسلام است، بلکه به جهت مخالفت با سردمداران اسلام تاریخ که بعدها در عصر اموی رنگ و بوی امویان را داشت و در عصر عباسیان به لحاظ مصلحت های آنان به شکل دیگر درآمد که به صورت موافقان «اسلام اهل بیت» مطرح بودند پرداختند. سرشناس ترین فرد این طبقه، فرعون مکه «ابوسفیان» و دو فرزندش «یزید» و «معاویه» به شمار می رفتند که نخست جهت قیام علیه آنچه بعد از پیامبر صورت گرفت و آنان سهمی از آن نداشتند به علی امیرالمؤمنین مراجعه نمودند، شاید حضرتش را برای دفاع از حق خود وادارند، ولی هوشیاری الهی علی امیرالمؤمنین (ع) نقشه های شومی را که ابوسفیان در سر داشت نقش بر آب کرد، به او فرمود: «تو چیزی را می خواهی که ما اهل آن نیستیم، رسول خدا از من پیمانی گرفته است که من به آن وفادارم»، توازن این پیشنهادت چیزی جز فتنه اراده نکرده ای. به خدا سوگند! دیر زمانی است که بدخواه اسلام می باشی، ما نیازی به خیرخواهی تو نداریم.^۲

۱- زمان رحلت، جبرئیل نازل شده به واسطه پیامبر از علی امیرالمؤمنین پیمان گرفت که در صورت از میان رفتن حقش شکیبائی کند و حضرت فرمودند قبول می کنم و راضی هستم، اگرچه پرده حرمت دریده و سنت ها تعطیل و قرآن، پراکنده و خانه کعبه خراب گردد و ریشم در خون سرم رنگین شود همواره شکیبائی می کنم و همه را به حساب خدا می گذارم تا بر او وارد شوم (بحارالانوار: ۴۷۹/۲۲ - ۴۸۱)

۲- خاستگاه خلافت: ۳۱۲ - ۳۱۳.

ابوسفیان، رئیس خاندان اموی که به خلافت جز براساس پادشاهی و سلطنت نمی‌نگریست و اصلاً توجهی به این مطلب که خلافت «عهد و پیمان» پیامبر است نداشت، بعد از ناامید شدن از علی امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - چنان رفتار می‌کرد که به دست‌اندرکاران تأسیس اسلام تاریخ بفهماند اگر سهم او را نپردازند مدینه ناآرام می‌ماند ... فرزندش یزید بن ابی‌سفیان بر شام گمارده شد چون در دوره جدید نیازی به عربده‌های خشم‌آلود که از زمان هجرت با شکل گرفتن و مطرح شدن شخصیت علی بن ابیطالب (ع) در سینه داشتند نیست، چون کار تأسیس اسلام تاریخ به سامان رسیده، دیگر نیازی به تهدید و سرکوبی نیست.

و

۲۲

امویان با دستیابی بر حکومت شام به این نتیجه رسیده بودند که در مقابل تشنگان قدرت و گرسنگان جاه و ریاست کاری از روش سابقان ساخته نیست. در گوشه دیگر فاتحان اموی که همه چیز را به کام می‌دیدند، موفق و پیروز از تقسیم منصب‌های کلیدی کشور پهناور اسلام، در اندیشه فردا بودند که باید در منبر رسول خدا فحاشی به نوامیس پیامبر، بدعت گذاشته شود^۱ کسی حق نداشته باشد به فرزندش نام «محمد» پیشوای آسمانی اسلام را بگذارد.^۲ مهمتر اینکه از رسول اکرم روایت بخواند.^۳ معاویه به این نتیجه رسیده بود برای اعتلای آنچه انجام گرفته حیثیت و سرمایه، آبرو و حیات اسلام را که علی امیرالمؤمنین است با تیغ اجتهاد سر بزنند.^۴

فردای این فردا باید حسن بن علی از درد خنجر خود فروخته‌ها که جاسوسی معاویه را می‌نمودند در بستر از شدت درد بنالد.^۵ و به دست گروه یاغی و طاغی که حاکم شام شده‌اند. با جگر پاره پاره به خاک سپرده شود.^۶

فردای دیگر سر مبارک حسین بن علی در طشت طلا^۷ از یزید بن معاویه خلیفه

۱- شرح ابن ابی‌الحدید: ۸۰/۴ قدیم ۲۱۵/۱۶ جدید.

۲- مجمع‌الزوائد: ۴۹۰۴۸/۸، القدير: ۳۳۱/۳۰۹/۶.

۳- سنن دارمی: ۸۵/۱ سنن ابن ماجه: ۱۶/۱ مستدرک الصيحين: ۱۰۲/۱ تذكرة الحفاظ: ۶/۱ - ۷ مجمع‌الزوائد: ۱۴۹/۱ شرح ابن ابی‌الحدید ۱۱۰/۳ قدیم ۹۳/۲۱ جدید كنز العمال: ۲۳۹/۵، البدایة والنهایة: ۱۶/۸ تلخیص المستدرک: ۱۴۹/۱ - از شیعه القدير ۲۹۴/۶ ۲۹۷.

۴- المجلی: ۴۸۴/۱۰ مسله ۲۰۷۹، القدير: ۳۲۳/۱ - ۳۲۸ - ۳۹۳/۹.

۵- مناقب ابن مغازلی، ۳۸۲ سیر اعلام النبلاء ۲۶۹/۳ صواعق المحرقة: ۱۳۷.

۶- استیعاب: ۱۴۱/۱، الاصابه: ۳۳۱/۱ سیر اعلام النبلاء: ۷۳/۳ حلیة الاولیاء: ۳۸/۲ صواعق المحرقة: ۸۴ رفیع الابرار: ۲۰۸/۴ سیره حلبی: ۳۲۴/۳ - ۷- مرآة الجنان: ۱۳۵/۱ تذكرة الخواص: ۲۶۷.

بدلی، ضربت عصا بخورد.^۱ خلاصه، فردا اگر فردای خزانِ باغ نبی است، فردا، فردای خالدها و مروان‌ها، فردا روز سلطهٔ شجرهٔ ملعونه و فرزندان طلقاً (بنی‌امیه) است. فردا و فرداهای دیگر روز شهادت حُجَربن عدی^۲ عبدالله‌بن مسعودها^۳ و فات ابوذر در بیابان ریزه^۴ است. فردا بعد از اینکه عمارها زیر مشّت و لگد مضروب شدند^۵ مسجدکوفه انباشته از دست‌های قطع شده است^۶ در دارالاماره برای هر سر بریده پانصد درهم جایزه می‌دهند^۷ فردا بدن مقدس میثم مثله می‌شود^۸ و سرِ مبارکِ کمیل بن زیاد را، حجاج بن یوسف ثقفی جلاد سرشناس اموی می‌زند^۹ قنبر به جرم وفاداری رسول خدا و حمایت از آل او به جلاد سپرده می‌شود.^{۱۰}

خلاصه فردا، فردای غربت دین محمد است^{۱۱} روز تلاش افسانه پردازان^{۱۲} و استخدام راویان برای ساختن اکاذیب در کاخ خضرا^{۱۳} و در انتها، خلق فرقه‌ها و به وجود آوردن مسلک‌ها توسط امثال حسن بصری^{۱۴} برای پاره پاره کردن اسلام.

تجدید قانون کهنه شدهٔ مذهب تراشی جاهلیت عربی در اسلام، نیاز مبرمی بود که برای بقای فرهنگِ فلجِ امویان و ادامهٔ سلطنت اموی به جای خلافت می‌بایست موردِ

۱- تاریخ طبری، ۲۶۷/۶ کامل ابن اثیر، ۳۳۰/۴ البدایة والنهاية، ۱۹۲/۸ مجمع الزوائد: ۱۹۵/۹، الاتحاف: ۲۳ صواعق المحرقة: ۱۳۱ رسائل جاحظ: ۲۹۵.

۲- تاریخ طبری، ۱۴۱/۶، الاغانی: ۱۱/۱۶ تاریخ ابن عساکر: ۳۷۰/۲ - ۳۸۱، البدایة والنهاية ۴۹/۸۰.

۳- انساب الاشراف: ۳۶/۵ شرح ابن ابی‌الحدید: ۲۳۵/۱ قدیم ۴۰/۳ جدید، الفدیر: ۶۰۳/۹.

۴- صحیح بخاری: ۷/۳ - ۹۴/۷ انساب الاشراف: ۵۲/۵ طبقات ابن سعد: ۴ قسمت اول ۱۶۶/ مروج الذهب: ۴۳۸/۱ تاریخ یعقوبی: ۱۴۸/۲ فتح الباری: ۲۱۲/۳ شرح ابن ابی‌الحدید: ۲۴۰/۱ قدیم ۵۲/۳ جدید کامل ابن اثیر: ۳۴/۳ - العقد الفرید: ۲۷۶/۲.

۵- انساب الاشراف: ۴۸/۵، الامامة والسیاسة: ۳۳/۱ طبقات ابن سعد: ۳/ قسمت اول ۱۸۵/ شرح ابن ابی‌الحدید: ۲۳۹/۱ قدیم ۴۷/۳ جدید الاستیعاب: ۴۲۲/۲.

۶- شرح ابن ابی‌الحدید: ۲۸۶/۱ قدیم ۱۹۹/۳ جدید، کامل ابن اثیر: ۱۸۳/۳، الفدیر: ۳۱/۱۱.

۷- تاریخ طبری، ۲۷۶/۸ [= ۱۸۸/۷] تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم.

۸- الاصابه: ۵۰۴/۳.

۹- مدارک در کتاب «کمیل محرم اسرار علی امیرالمؤمنین» از انتشارات فؤاد تهران، ناصرخسرو ثبت شد.

۱۱- رسول خدا فرموده‌اند: «الاسلام بدأ غریباً و سيعود غریباً کما بدأ» سنن ابن ماجه: ۴۷۷/۱ سنن ترمذی: ۱۳/۵ مستند احمد: ۳۹۸/۱ - ۷۳/۴.

۱۲- الفدیر: ۷۳/۱۱ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید: ۳۵۸/۱ قدیم ۶۳/۴ جدید.

۱۴- برای لطامات و ضربات حسن بصری به اسلام به کتاب «حسن بصری چهره جنجالی تصوف» تألیف استاد مهدی عمادی مراجعه کنید.

توجه قرار می گرفت. نخستین اقدام برای تحقق پذیرفتن این طرح شوم، استخدام آنهائی بود که آمادگی چنین سلیقه‌ای در ایشان دیده می شد و زمینه پاره پاره کردن اسلام را داشتند. این قشر فرسوده با مطرح شدن نامحسوس از طرفداری امویان به اندازه قدرت و سیطنت به یارگیری پرداختند تا از طنطنه امتی که تحت رهبری واحد برای یهود خطری جدی به شمار می رفتند و بحث روز کاخ‌های سلطنتی شده بودند بکاهند و راه نفوذ برای عوامل بیگانه به اسلام محسوب شوند.

در تثبیت به وجود آمدن فرقه‌ها این در نظر گرفته شده بود که منحصر به یک یا دو یا سه فرقه نباشد، زیرا باز خطری جدی می شد و برای سرکوبی و اضمحلال آن نیازمند فرقه‌ساز دیگری بودند.

مقدمه

۲۴

این طرح که با فتواهای عجیب و غریب بعد از پیامبر شکل گرفته بود در دوره اموی به صورت اقدامی ضروری و جدی مطرح شده، به دست عمال خریداری شده دستگاه شیطانی اموی که مدعی مسلمانی و زیارت پیامبر اکرم و درک حضورش بودند آغاز شد. تا بتوانند با به وجود آوردن فرقه‌هایی مقابله کننده با رأی قرآن و پیامبر و مهمتر عترت الله، جاهلیت دینی را بعد از شکست و سرکوبی کامل تجدید کنند و با رمقی تازه به میدان آشوب زده وارد سازند.

حسن بصری و در پی او ابوهاشم کوفی و عده کثیری که در جای خودش مطرح می کنیم به شکل‌های مختلف و روش‌های متضاد، زیر بنای فرقه‌ها و مسلک‌ها را فراهم آوردند، ابوهریره‌ها و انس بن مالک‌ها و ابن ابی العوجاه‌ها نیز مانند کعب الاحبار یهودی به جعلیات اسرائیلی‌ها پرداخته، نیروی پاره پاره کردن اسلام را تقویت فکری می کردند. این فعالیت‌های کارساز چشم‌گیر که هیچگاه مسلمان نبودند، لکن با شهرت مسلمانی، امامت جماعت و منصب قاضی القضا، مفسری قرآن و محدثی را در دوران بنی امیه به عهده گرفته بودند^۱ مرهم خنک کننده‌ای بر زخم‌هایی بودند که در مقابل پیشرفتهای رسول خدا از بعثت تا هجرت و از مهاجرت به مدینه تا غدیر خم به خود دیده بودند.

کمتر مورخ محقق و مذهب شناسی است که در کار تحقیق و پژوهش پیرامون انگیزه‌ها و علت‌های بروز فتنه فرقه‌ها و مسلک‌ها و جهت‌های شکل‌گیری آنها به فتنه‌های امویان که هیچگاه مسلمان نبودند برخورد نکرده باشد و عصبیت این گروه شقی و نابکار

۱- به کتاب حسن بصری چهره جنجالی تصوف رجوع شود.

را در پیاده کردنِ طرحِ خائنانهٔ پاره پاره کردنِ اسلام عاملِ مهمّ اولیه ندادند. زیرا به این یقین رسیده بودند، امامتِ عترت در کنار قرآن اگر بدونِ مزاحم و مخالف حکومت کند به هر مدّت و زمانی که باشد تمام رشته‌ها را باز می‌کند، ابوسفیان و دو فرزندش یزید و معاویه به‌همین لحاظ باید مانع حکومت قرآن و عترت شوند و آنان که در بست در اختیار معاویه قرار می‌گیرند شناسائی شده برای کاری استخدام شوند.

این خود دلالت دارد که طرحِ تأسیس «اسلام تاریخ» و ادامهٔ آن توسط بنی‌امیه از جمله نقشه‌های شومی بوده که یهود برای از میان بردن «اسلام ناب محمدی» فراهم آورده و قدرت‌هایی نظیر امویان و عباسیان مجری آن بوده‌اند، والا کتاب‌های تحریف شدهٔ یهود نمی‌توانست چیزی به عنوان پیش‌بینی اسلام داشته باشد.

مقدمه

نگه داشتن معاویه در پست حکمرانی شام، بدون حسابرسی سالیانه که روش و سنت بود^۱ در صورتی که سایر کارگزاران بیش از دو سال در مقام خود نمی‌ماندند^۲ دلیل روشنی است برای مقاصدی که معاویه با لقب «کسرای عرب»^۳ باید پی‌گیری کند. شامیان، مسلمانان وابسته به «اسلام تاریخ» شنیده بودند «با این که معاویه در میان شماست از کسرا و قیصر و سیاست و کیاست آن دو مگوئید»^۴ زیرا شما را نیازی به آنها نیست. فقط و فقط در صدد تقویت معاویه بودند.

آیا این نمونه‌ها که در تاریخ کم نیست دو موضوع را دربارهٔ معاویه به اثبات نمی‌رساند؟ نخست تلاش برای تمایل و اشتباهی معاویه در رسیدن به خلافت و تبدیل آن به سلطنت، خصوصاً اینکه شنیده بود به مسلمانان گفته شده است: «اگر متفرق شوند، معاویه خلافت را از چنگ آنها درمی‌آورد»^۵ و دیگر اینکه تنها او می‌تواند در مقابل «اسلام اهل‌بیت» با امامان غدیر به‌ایستد.

به همین اعتبارها کوشید تا در مقام حکمرانی شام به خلافت برسد و چون حکومت به سبک ایرانیان و رومیان را پسندیده بود، نقشه تبدیل خلافت به سلطنت را که کشیده داشت، به آن روزگار می‌گذرانید.

و چون به قدرت رسید خلافت را غصب کرد، و آن را به سلطنت تبدیل نمود، برای بقاء حکومتِ دودمان بنی‌امیه طرح‌ها ریخت که از جمله‌ی آنها مسلک‌سازی و امام‌تراشی

۱- دلائل‌الصدق: ۱۰۹/۳ و ۲۱۱ + النص والاجتهاد: ۲۷۱.

۲- التراتیب الاداریه از کتانی: ۲۶۹/۱.

۳- الاصابه: ۴۳۴/۳، اسدالغابه: ۳۸۶/۵ دلائل‌الصدق: ۲۱۲/۳.

۴- الفخری فی آداب السلطنه: ۱۰۵. ۵- الاصابه: ۴۳۴/۳.

در مقابل اصل امامت بود و ما بطور فشرده به آنچه از دوران استیلای امویان در تاریخ به وقوع پیوسته اشاره‌ای کوتاه نموده و نشان می‌دهیم چگونه دین دنیاداران از دین دینداران جدا شد. علی امیرالمؤمنین - علیه السلام - می‌فرماید: «لِكُلِّ ضَلَّةٍ عِلَّةٌ» برای هر گمراهی علتی وجود دارد و چون گمراهی‌ها بیشمار است علت‌های آنها نیز گوناگون و از شماره بیرون خواهد بود. و بدترین مصیبت برای جوامع بشری راهنمای گمراه است چنانکه حضرتش فرموده‌اند: «ضَلَالُ الدَّلِيلِ هَلَاكُ الْمُسْتَدِلِّ» گمراهی راهنما، هلاکت راه‌جوست. و مهم توجه به دو قاعده‌ای است که از علی مرتضی نقل می‌شود «كُلُّ شَيْءٍ يَمِيلُ إِلَى جَنْبِهِ» هر چیزی به جنس خود مایل است و «كُلُّ شَيْءٍ يَنْصُرُ مِنْ ضِدِّهِ» هر چیزی از ضد خود نفرت دارد و بهمین دلیل در طول تاریخ طرفداران حق با طالبان باطل در ستیز بوده‌اند.

توجه استعمارگران به فرقه‌سازی و مذهب تراشی به دنبال همان سیاستی است که امثال معاویه داشتند، اینان نیز مانند امویان و عباسیان با فرقه‌سازی مردم را از یکدیگر جدا می‌کنند تا به مقاصد شوم سیاسی خود برسند. بهمین لحاظ برای رهائی از توطئه‌های متکبران جهان، بیداری همه مردم لازم است تا اتحاد و اتفاق مردم به جدال وجدائی و جنگ و خونریزی مبدل نگردد.

سیاست فرقه‌سازی امویان

حل مشکل مرجع دینی

در دوره اولیه تأسیس اسلام تاریخ بیشترین اوقات به شناخت جنبش وفاداران به رسول خدا که طرفداران خلافت علی امیرالمؤمنین بودند سپری می‌شد. و شاید از اواخر دوران ابوبکر به استناد آنچه در صحنه‌های مخالفت طایفه ناجیه [رستگاران] دیده می‌شد، طرح شکاف در صفوف شیعیان مورد بررسی قرار گرفته و بعضاً با زر و زور و اعطای مناصب کلیدی، مسیر اختلاف اندازی بین جناح طرفدار علی امیرالمؤمنین را که وفاداران رسول خدا بودند، شناسائی کرده، اگر هم در بعضی از موارد موفقیت جزئی هم داشتند، دانسته بودند به این وسائل نمی‌توان از طنطنه تشیع کاست و مقابل پیشرفت چشمگیر طمطراق شیعیان ایستادگی کرد.

به زمان اموی‌ها، پی‌گیرهای این سیاست که دوران نافرجامی را طی کرده بود با مکر

و حیلۀ مخصوص معاویه و اطرافیانی چون عمرو عاصی که به این شیطنت معروف و مشهور است به صورتهای جالب تر و حساب شده تری تعقیب شد.

یعقوبی دربارهٔ این دوره و معاویه می نویسد: «هرگاه از کسی چیزی به وی [معاویه] می رسید که آن را خوش نمی داشت با بذل و بخشش دهانش را می بست و چه بسا که او را سر به نیست می کرد یا همراه سپاهیان به جنگ روانه می کرد و او را جلو می انداخت، [تا کشته شدنش حتمی باشد] بیشتر کار معاویه را مکر و حیلۀ تشکیل می داد.»^۱ حتی وقتی در مقابل تقاضای نیروی کمکی عثمان، سپاهی را به سوی مدینه گسیل می دارد بدون اینکه کسی متوجه شود دستور می دهد در «ذی خشب» سهل انگاری نمایند و ادامهٔ حرکت را به تأخیر اندازند «هدف معاویه این بود که عثمان کشته شود و آن گاه به دعوی خون خواهی وی، مردم را به سوی خود بخواند»^۲ در چنین دوره ای که امور با دقت خاصی توأم با شیطنت های ناجوانمردانه مورد توجه و بررسی قرار می گرفت و کلمۀ امت به معنی آئین و شریعت و پیروان محمد بن عبدالله پیشوای اسلام و دیانت آن به کار می رفت، معاویه به نتیجه رسید باید کلمۀ «امت» با پیدایش مسلک های ساختگی معنی جدید پیدا کند تا از وحدت و یکپارچگی اسلام کاسته شود. **نظر رهبران و پیشوایان مسلک ها در امور جاری جایگزین کسب تکلیف از قرآن و رسول خدا گردد.** در حقیقت همان وجدان قومی که هویت خود را در هم خونی، هم نژادی، هم زبانی و هم وطنی به نمایش می گذاشت و در دوران مجد و عظمت و هجرت از دست رفته بود تجدید گردد و به صورت **فرقه هائی در دین اسلام به نام اسلام شکل گیرد.** و نه به صورت یک پارچه بلکه فرقه ای، ولی با هم دینی، آن هم به نام اسلام، فعالیت داشته باشند. چنانکه امثال حسن بصری^۳ با شهرتی که دستگاه تبلیغات اموی برای او فراهم آورده بود، مفتی اعظم، قاضی و امام جمعه و جماعت بصره به شمار می رفت، تربیت کنندۀ مؤسس مسلک معتزله^۴ بود و حتی ترویج فرقهٔ مرجئه^۵ را می نمود. زیرا امویان به لحاظ

۱- تاریخ یعقوبی: ۲/۲۳۸

۲- شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه: ۱۵۴/۱۶، النصائح الکافیة: ۲۰، الامام علی ابن ابی طالب و سیره و تاریخ: ۱۶۶ تاریخ یعقوبی: ۲/۱۷۵

۳- برای شناخت موقعیت حسن بصری به کتاب حسن بصری جهرهٔ جنبالی تصوف مراجعه شود.

۴- علاوه بر کتبی که پیرامون فرق اسلامی نوشته شده، به کتاب موسوعة الفرق و الجماعات و المذاهب و الاحزاب و الحركات الاسلامیه تألیف دکتر عبدالمنعم: ۵۸۹ رجوع شود.

۵- مأخذ پیشین: ۵۷۷

مصونیت هائی که این فرقه برای حاکم عیاش و ظالم قائل بود، آن را مذهب خود قلمداد می کردند. البته باید بدانیم حتی آن عده از امویان که شهرت مذهبی پیدا کرده اند، معتقدات مذهبی نداشتند؛ بلکه قلباً به مبانی جاهلیت و رسومات دینی آن روزگار وفادار مانده بودند. ولو اینکه به اسلام هم تظاهر می کردند. با خلق فرقه های دینی، مسئله آموزش های مذهبی پیروان حرکت بعد از رسول خدا شکل گرفت و در صحنه های رقابت های فرقه ای در میدان مبارزات سیاسی و اقتصادی و نظامی نه تنها موجودیت خویش را حفظ کردند، بلکه منافع خود را نیز در پیشبرد اهداف خویش اصل قرار داده، علاوه بر مصرف زکاة که مالیات اسلامی است، از ناحیه قدرت های حاکم که پیرو فرقه می شدند مورد حمایت مالی حتی نظامی قرار می گرفتند.

در این مقطع از تاریخ اسلام بود که مسلمانان راه از غدیر جدا کرده، همه چیز خود را از نو تعریف کردند و چون از شکل و سامانی که پیامبر اکرم به آن ها داده بود بیرون شده بودند، دوباره شکل و سامان دیگری به خود گرفتند و برای بیراهه کشاندن هم پیشوای دینی پیدا کردند.

بدین ترتیب اسلام و امت اسلامی را که از تحت رهبری سیاسی علی امیرالمؤمنین خارج کرده بودند از مرجعیت دینی حضرتش نیز بی نیاز نمودند. زیرا فتاوی بی پروا منشاء علی امیرالمؤمنین که براساس حکم خدا و رسول الله صادر می شد، مشکل ترین مشکل نظام حاکم به شمار می رفت که موجب بی آبرویی دینی، مدعیان دین می گردید. چنانکه وقتی عمر بن خطاب به سنگسار کردن زنی حامله حکم می کند، حضرت او را از این کار بازداشته، و می فرمایند: «اگر تو نسبت به خود آن زن اجازه اجرای حکم داری، نسبت به آن چه که در شکم اوست چنین اختیاری نداری»^۱ و نظیر این، که در متون اسلامی اهل تسنن هم دیده می شود.

صلابت تشیع

زمینه ساز اندیشه شکاف در تشیع

تعالیم ناپ تشیع که فروغ تابش انوار نبوت و ولایت با امامت به شمار می رفت و از سینه وحی متجلی بود، شیعیان را از پراکندگی که آرزوی دیرینه یهود بوده و هست حفظ

کرده، بدون اینکه بتوانند اعمال سلیقه‌ای غیر مجاز در دستگاه پیشوائی امامت استمرار نبوت داشته باشند، راه اعتقادی خویش را طی می‌کردند. و همانطور که به صورت جنبش‌های انقلابی به تمام معنا اسلامی به مراکز قدرت حمله می‌بردند. نامشروعی حکومت‌ها را به ثبت تاریخ می‌رساندند. با حفاظت از مرزهای عقیدتی و نشان دادن پایندهای بی قید و شرط دینی، خط بطلان بر مسلک‌های ساخته و پرداخته، امویان متأثر از یهود می‌کشیدند. هرچه اختلاف در فرقه‌های به وجود آمده مشاهده می‌شد، در هم صدائی و همفکری و همدلی سماجت می‌کردند و سعی داشتند پیروی از رهبری تشیع را چنان به نمایش گذارند که دشمن تصور رخنه در آن را نداشته باشد. و لذا اگر معاویه بر اثر شیطنت‌های شخصی و القائی، مانند مکر و تزویرهای عمروعاص‌ها توانسته بود در دوره درخشان و پر رحمت امامت حسن بن علی در مسئولان رده بالای حوزه امامت رخنه‌ای داشته باشد، می‌بینیم این دوره از عمر امامت، زمینه‌سازی رشادت‌ها و شجاعت‌های یاران بی نظیر شاه خوبان، امام شهیدان، اباعبدالله‌الحسین پیشوای زمان امامت بوده که دستگاه اموی را مرتد و کافر شناساندند.

حرکت با صلابت و ولایت با امامت که دردناکترین و غیر تحمل‌ترین مسائل روز برای کارگردانان کودتا و ادامه دهندگان سیاست آن محسوب می‌شد و تنها وسیله‌ای که می‌توانست در انظار مردم، بی حیثیتی آنها را کم‌رنگ کند، اطلاق لقب «امیرالمؤمنین» بر غیر علی ابن ابیطالب «امیرالمؤمنین» حقیقی اسلام بود.

این وقار و راست قامتی شیعیان وفادار به رسول خدا، چنان موجب عصبیت، بل حسادت و در خیلی از موارد وسائل ترس و وحشت همگان را فراهم آورده بود که با تمام حس استقلال طلبی در همه جوانب فرقه‌ای خود حاضر بودند در مسیر مقابله با شیعیان به صورت دسته‌جمعی و متفق عمل کنند تا بتوانند از گرایش به ولایت با امامت بکاهند و از پیشرفتش ممانعت نمایند. در صورتی که گذشت زمان نشان داد تعمیم ولایت چه زیانی حتی بر پیکره باطل مسلک‌ها زد.

در تشیع، وجود قدسی مآب امام صادق که پیشوای دین و امیرمؤمنین است می‌خواهد او را برای حفظ نظام با لقب «امیرالمؤمنین» تحت عنوان اینکه مخصوص علی بن ابیطالب است، مورد خطاب قرار ندهند^۱ تا تفهیم کرده باشند من که دارای موقعیت

امامت با عصمت هستم راضی نمی‌شوم به لقبی که سزاوارش می‌باشم خوانده شوم، دیگران را که در این موقعیت نیستند چه زهره، مدعی چنین شرافتی الهی که مخصوص علی بن ابیطالب - علیه‌السلام - است باشند!

دیروزهای تاریخ اگر در مراکز قدرت به غیر علی بن ابیطالب «امیرالمؤمنین» می‌گفتند، دور از چشم آنان در شهرها که حکمرانان منصوب آنان به اداره امور اشتغال داشتند، کاسه‌لیسان و چرب زبانان طماع نیز به دست نشاندہ‌های «امیرالمؤمنین» بدلی نیز با چنین خطابی عرض حوائج می‌نمودند تا دیگ کرم و سخای او را به جوش آورند. و خلاصه چون ایمان و اعتقادی در بین نبود، دور از «امیرالمؤمنین»‌های بدلی هم «امیرالمؤمنین» را به دیگران می‌گفتند. ولی در تشیع هیچ‌کس اجازه چنین بی‌حرمتی و جسارتی را به خود نمی‌داد؛ مقامی انحصاری را به کسانی ولو زبانی نسبت دهد که در آن حد و موقعیت نمی‌باشند. همین قانون شکنی الهی و بی‌حرمتی به قدیسان آسمانی به صورت خطرناکی در مسلک‌ها مشکل آفرینی داشته و دارد. حاکمان جور، آنهایی که دل به خواسته‌های حیوانی شهوانی سپرده، برای تأمین آن بزم عیش و نوش برپا می‌نمودند. بعضاً از خلوتی که کار دیگر می‌کردند در حال مستی به محراب جماعت می‌ایستادند و بی شرمان دنیا خوار، همان ذلیلان زر و زور در چنین حالتی شیطانی با خطاب «امیرالمؤمنین» آنان را مورد تجلیل و تعظیم و تکریم قرار می‌دادند.

ولی تشیع با اندیشه تابناک ولایت با امامت، درست برخلاف آنان که ولایت را همگانی کرده بودند، هر امامی را در عصر امامتش «امیرالمؤمنین» می‌شناختند، لکن به کارگیری آن را در تمامی دوره‌ها به علی بن ابیطالب - علیه‌السلام - اختصاص داده، به انحصاری بودن آن حساسیت می‌ورزیدند.

چنانکه در دوره غیبت اگر دقت شود غیر شیعه، حاکمان و سلاطین جور را از مصادیق «اولی الامر» می‌داند؛ لکن در تشیع، استمرار ولایت با امامت، به شأن و موقعیت فقیه آل عصمت مخصوص می‌شود و بدون ادعای «امیرالمؤمنین» مرجعیت، همان طنطنه و طمطراق امامت معصوم - علیه‌السلام - را تعقیب می‌کند. زیرا آنچه در تشیع اساس اصول اعتقادی است، فرمان الهی می‌باشد که در غدیرخم توسط خاتم پیامبران ابلاغ گردید و تشیع به آن شناخته شده، به نمایش گذاشته می‌شود.

یک پدیده طبیعی آسمانی که تحت هیچ عنوانی و به هیچ شکلی شعور و خواست

انسان غیر معصوم در آن هیچگاه دخالت نداشته است. زیرا در جامعه دینی تشیع، خدا و در پی، پیامبر و سپس امام مفترض الطاعة می توانند بر نهی یا امری فرمان دهند.

دشمن تشیع از چنین صلابتی که خود دارا نبوده و نیست رنج برده و از اینکه کسی حاضر نمی شود خویش را با هیچ نشان و عنوان که مخصوص رهبر جامعه شیعه است مطرح کند عصبی بوده، تصمیم می گیرد، ولایت را همانطور که در اسلام تعمیم دادند، در تشیع نیز به صورت فرقه ای همگانی کنند و شیعه را به بلائی نظیر «امیرالمؤمنین» بدلی به نام «رکن رابع»، «قطب»، «مظهر»، «امام اسماعیلی»، «باب»، «نایب خاص» در دوره غیبت کبری که عصر انقراض چنین ادعائی می باشد مبتلا سازند.

انگیزه پاره پاره کردن تشیع

می طلبد نسبت به تشیع، همان راهی که مجموعه قوانین اصیل و دست نخورده الهی را ترسیم می کند و انسان را از خصوصیت های حیوانی تا سجایای عالی معنوی و از آن تا عبودیت، در نهایت رسیدن به جنة اللقاء، رواق ربوبیت، دلالت و هدایت می نماید، در کنار مجموعه های عظیم سراسر استدلال مفاخر شیعه، ما نیز چند سطری به قید تحریر درآوریم:

همان شب که در «حرا» موقعیت حقیقه محمدیه به نمایش گذاشته شد و «کنت نبیاً ولادم بین ماء و طین»^۱ پس از قرن ها طی طریق کردن به مقصد اقصی رسید سخن گفتن خدا با محمد مصطفی آغاز گردید، «شیعه» در قوانین آئین آسمانی اسلام، همان رگ های پیکره دین خاتم پیامبران جریان یافت و در ارتباط با آخرین دین الهی «نفخة فیه من روحی»^۲ بود، زیرا تفسیر وحی از «حرا» تا «هجرت» و از ورود به مدینه تا پیوستن به رفیق اعلی به وسیله او که سینه اش نزول گاه آسمانی بوده است انجام پذیرفته، از همین جایگاه، معلم اول حضرت محمد خاتم که به تفسیر «وحی» می پرداخته، کلمه شیعه را که نشانه شناخت رستگاران^۳ می باشد، بر زبان مقدس جاری کرده، به موقعیت ظهور تشیع شکل بخشیده است. جلال الدین سیوطی دانشمند بزرگ اهل سنت در تفسیر شریفه

۱- ده رساله فارسی از آقای حسن زاده آملی: ۳۵.

۲- حجر: ۲۹.

۳- شیخ مفید چند حدیث از پیامبر به این مضمون که «علی و شیعه او رستگار می باشند» نقل کرده است (ارشاد مفید: ۴۱/۱).

«ان الذين امنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البریه»^۱ سه حدیث از حضرت رسول خدا نقل کرده است که مصداق آن علی و شیعه او^۲ هستند.

به این دلیل نخستین دوره حیات شیعه همان اولین دوره حیات اسلام می باشد. وقتی پیامبر خطاب «امام شیعه من تو هستی» به علی امیرالمؤمنین نموده اند^۳ مؤمن به امامت و خلافت آن حضرت را شیعه خود خوانده اند. و از عبارت «شیعتنا» که به زبان پیامبر آمده شیعه پیامبر و علی - سلام الله علیهما - استنباط می شود.^۴

یا آنجا که پیامبر تعبیر «شیعتی و شیعه اهل بیتی»^۵ به کار می گیرند به موقعیت رفیع آن در تمامی دوره های امامت اشاره نموده اند.

در حقیقت رسول خدا آنجا که شرط قبولی عبادات را ولایت قرار می دهند، توجه عموم را به اصل اصول اسلام یعنی دوستداری علی بن ابیطالب و بیزاری از دشمنان آن بزرگواری که اساس اعتقادی تشیع است جلب نموده اند تا آنان که ایمان آورده اند بدانند از آغاز بعثت با نزول فرمان «و انذر عشیرتک الاقرین»^۶ صریحاً علی مرتضی را وصی و وارث خویش خوانده اند.^۷

در معنا آنچه پیرامون مسائل اسلامی بیان فرمودند با شأن و موقعیت علی امیرالمؤمنین پیوند ناگسستنی داشته و به همین لحاظ تنها «شیعه» او از رستگاران شناخته می شود. اگر نتیجه دستورالعمل های اسلامی را بهشت و دوزخ بدانیم، او که آوای الهی را نصب العین قرار داد بهشتی است و پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «اقرار به ولایت معنی بهشت است که هر کس در آن ثابت باشد در بهشت است».^۸

پس در شیعه شناسی باید با اعتبارهای در دست، اعتراف کرد: پیامبر اکرم (ص) در همان روزهای نخستین بعثت، سنگ بنای تشیع را گذاشته اند و به تشیع، روح اسلام ناب محمدی شکل داده اند و از همان روز مهمانی «و انذر عشیرتک» که خویشان را به مسلمانی دعوت کردند، همراه در جا به جای دوران حیاتشان در هر مناسبتی به تکمیل

۱- بینه: ۷. ۲- تفسیر الدر المنثور: ۵۸۹/۸

۳- قرب الاسناد: ۶۱ ح ۱۹۳.

۴- بحار الانوار: ۱۷/۶۸ عیون اخبار الرضا: ۵۸/۲ ح ۲۱۵.

۵- عیون اخبار الرضا: ۶۰/۲ ۶- شعرا: ۱۴.

۷- تاریخ کامل ابن اثیر: ۶۲/۲ و مدارک بی شمار دیگر که در مجموعه مقدس الفیدر به آن ها اشاره شده است. ۸- سفینه البحار: ۷۳۰/۱

این بنای سعادت پرداختند تا در غدیر خم که به امر الهی برگزار گردید با «**من کنت مولا**ه **فهذا علی مولا**ه» آخرین کلام الهی را بیان کرده، اولین کسانی که به راستی دور از هر مصلحتی به چنین سعادت‌تی تن در دادند مانند مقداد و سلمان، ابوذر و عمار شیعه خوانده شدند.^۱ اینان به حکم «**الْیَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ**»^۲ دینشان کامل است و به اعتبار «**وَرَضِیتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِینًا**»^۳ دینشان اسلام است و از مؤمنین که عالیترین درجه مسلمانی می‌باشد محسوب می‌شوند. مولانا فیض کاشانی می‌فرماید: «**پیروی ما از اهل بیت که راهنما و پناه ما هستید، شرط دستیابی به احکام دین است و تعصب به آن موجب افزایش یقین بر یقین است**».^۴ به لحاظ چنین موقعیتی که به جامعه اسلامی تفهیم می‌شود، اسلام، یعنی توحید و نبوت و معاد در صورتی تأمین‌کننده ایمان می‌باشند که به امضاء ولایت، در حقیقت امامت برسد.

پس اگر مدعی شویم تنها «شیعه» است که به تعبیر نبوی «کامیاب می‌باشد و رستگار است»^۵ ادعائی به گزاف نکرده‌ایم.

در این صورت همانطور که پیامبر اکرم (ص) در «حراء» با حضور و کنار علی بن ابیطالب (ع) اولین نغمه دل‌انگیز وحی را شنید و به رسالت مبعوث گردید^۶ تشیع، با ظهور اسلام قدم به عرصه گذاشت و اصل اصول گردید. به همین موقعیت استثنائی مایه شرافت آخرین آئین آسمانی شد. چنانکه فرموده‌اند: «**همه چیز را شرفی است، شرف دین شیعه است**».^۷

این شرف با آنچه به وسیله یهود، دشمن همیشہ در صحنه اسلام بعد از رحلت رسول خدا به صورت اسلام غیر اهل بیت به قدرت رسید، همچنان مخصوص همان گروه وفادار به پیامبر اکرم و معتقد به امامت و خلافت و وصایت علی بن ابیطالب - علیه السلام - باقی ماند.

درست است اسلام برحسب ظاهر به اسلام الهی همان تشیع و اسلام تاریخ که بعد از رسول خدا فراهم آمد تقسیم شد و پیروان آن به نام‌هایی در اجتماعات اسلامی شناخته

۱- فرق الشیعه: ۱۸.

۲- مائده: ۳.

۳- مائده: ۳.

۴- محجة البیضاء: ۱۲۹/۵.

۵- دعائم الاسلام: ۷۵/۱ بحار الانوار: ۱۳۳/۶۵ مشکاة الانوار: ۲۳۰، امالی صدوق: ۳۶۱.

۶- به کتاب «محمد تصویر جمال خدا، جلد اول» رجوع شود که برای اولین بار به چنین موضوع مهمی اشاره شده است.

۷- بحار الانوار: ۶۵/۶۵.

می شدند ولی برای شناخت این دوگروه باید با توجه به عمق کار دینی آنها نتیجه گرفت «در اسلام تاریخ» پیامبر خدا خلیفه و جانشین ندارد؛ مردم آن را به شورا می گذارند. و در اسلام اصیل، پیامبر، خلیفه و جانشین و وصی دارد. به این شکل در اسلام ناب محمدی که با نام «تشیع» شناخته می شود، براساس اصل جامعی که طرح الهی به شمار می رود، امامت و پیشوایی مسلمانان یک منصب الهی است که توسط خداوند معین می گردد و رسول خدا بطور جامع و کلی تا آخرین فرد «امامت» را نام می برد^۱ که در هر دوره آن نص الهی به وسیله امام برای فردای بعد از خودش ابلاغ می گردد.

همین موضوع اساسی که اختیار دینی آسمانی را به دست پیروان آن نمی دهد، «تشیع» روح اسلام اصیل را از هرگونه مسلک سازی و داشتن فرقه ای که بالای اسلام محمدی بشود دور نگهداشت و متقابلاً اسلام تاریخ چون از داشتن مرجعیت شرعی که جایگزین رسول خدا باشد محروم بود نشان می داد نقش امام در مرجعیت دینی جامعه مؤمنان در مقایسه با نقش سیاسی امام که بعد از پیامبر، عده ای به خود اختصاص داده بودند نه تنها کمتر نیست، بلکه از اهمیت بیشتری برخوردار گردید.^۲ به همین جهت اسلام تاریخ دچار مشکلاتی شد که بعدها به فرقه های کلامی و فرقه های فقهی، تقسیم بندی شدند و هر کدام از آنها به نوبه خویش منشاء اختلافاتی جنجالی گردیدند که اگر به صورت کتابی درآید نشانی از مثل «مثنوی هفتاد من کاغذ» خواهد بود.

باید دانست این بلای یهود شادکن، ثمره اندیشه خطرناک جداسازی رهبری سیاسی و مرجعیت دینی در اسلام بود که بذرش از دوران حیات پیامبر اکرم توسط امثال کعب الاحبار در گروهی که برای این خیانت مستعد شناخته شده بودند و در پی رحلت نبی اکرم براساس شیطنت های همیشگی یهود در جوامع دینی بدون اینکه کارگردانان طراح یهودی متوجه باشند چنان طبیعی و عادی به اجرا درآمد که حتی اعضاء اصلی آن نمی دانستند چه باید بکنند و چطور مسائل طبق خواست یهود در حساسترین دوره اسلام، شکل تکاملی خود را طی می کند و اگر اکثر نویسندگان تاریخ نگار اسلامی به این مهم توجه پیدا نکرده اند، خوشبختانه شهید دکتر رضایاک نژاد در کتاب ارزشمند، «علی

۱- مقتل خوارزمی: ۹۶/۱ صراط المستقیم بیاضی: ۱۴۳/۲ طراف سید بن طاووس: ۲۷۲/۱ ح ۲۷۰ عوالم بحرانی: ۱۵ - ۳ - ۳۷/ و ۳۸ فرائد السمطين: ۳۲۱/۲.

۲- بصائر الدرجات از محمد صفار، ۳۳۱-۳۳۲ کافی: ۱۷۰/۱-۱۷۲-۱۷۸ کمال الدین: ۲۰۵-۲۰۳-۲۲۱.

مظلومی گمشده در سقیفه» به نفوذ یهود در شکل و برنامه و حتی انتخاب آن اشاره نموده است. چنانکه در دوره‌های بعد نشانه‌های نفوذ یهود در اسلام توسط کارگزاران شورای انتخاب خلیفه، به عمد یا سهو به ثبت تاریخ رسیده است.

برای نمونه نقل کرده‌اند: «مردی درباره مسئله‌ای از عبدالله بن عمر بن خطاب سؤال کرد او در حالی که مردی یهودی به نام یوسف نزد وی بود گفت: «از یوسف سؤال کن که خداوند درباره آنها [یهود] می‌فرماید **«فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون»**»^۱.

دقت به آنچه نقل شد، محقق را متوجه خیلی از نکات ظریف این دوره تاریخ می‌کند که یهود را در اسلام چه گروه با چه وسیله‌ای مطرح کرده‌اند. ارجاع مسلمانی برای دانستن جواب مسئله‌ای به یک فرد یهودی و مهمتر اینکه، یهود را از جمله مصادیق «اهل ذکر» قرآن، تنها کتاب قابل اعتماد اسلام بدانند. در صورتیکه «اهل ذکر» آل رسول خداوند و سپس صحابه و تابعین و عالمان عارف به حق اهل بیت عصمت هستند، ولی عبدالله بن عمر می‌گوید «اهل ذکر» یهود می‌باشند.

بگذریم؛ دست نخوردگی «تشیع» و اتحاد شیعیان در کلیه امور اعتقاد اسلامی که چون سپر بلایی آنرا از هر آسیبی دور نگاه داشته بود، صلابت و وقاری برایش فراهم آورده که موجب تحقیر و نشانه بی‌اصلتی و ساختگی بودن اسلام تاریخ نیز بود. و چنان ضربه‌های کاری بر پیکر فرآورده آن می‌زد که قابل لمس و همه فهم می‌نمود.

دشمن به خوبی علت اینهمه ضعف و آسیب پذیری خویش و طنطنه شیعه را از «امامت»، کفایت کننده «نبوت» می‌دانست که در تشیع رکن اساسی و اصل تمام اصول است و خود از آن بی‌نصیب بوده و هست.

دشمن فهم کرده بود زمانی راست قامتی تشیع آسیب پذیر می‌شود و او هم مانند خودش با قامتی خمیده در اجتماعات حضور می‌یابد که به سرنوشت او دچار شود. به همین اعتبار در پی پدید آوردن ولایت بدون امامت به نام «ولایت با خلافت شورائی» در اسلام، مصمم شد در درون «ولایت با امامت آسمانی»، که امام تأمین کننده نبوت است حرکتی مانند بعد از رسول خدا آغاز گردد به جای «خلیفه»، امام تراشی را آغاز نموده، در

۱- انبیاء: ۷. یعنی: اگر نمی‌دانید از آگاهان پرسید.

۲- الصحيح من سيرة النبي الاعظم: ۱۰۶/۱.

رهبران ضلالت ————— پیش نوشتار

کنار امامان دوازده گانه شیعه، امامت بدلی را که در تشیع جایگاهی ندارد^۱ به وجود آورده، در حقیقت تشیع را مانند اسلام پاره پاره نمایند تا به مقصود برسند. که خوشبختانه اگر از این طرح نتیجه‌ای مطلوب به دست آورده‌اند، مقطعی بوده است. زیرا تاریخ گواه این حقیقت می‌باشد که زمان حضور امام توسط شخص امام یا در غیبت آن وجود نازنین، مرجعیت دینی، ایفا کننده مسئولیت امامت استمرار نبوت است، و ابداع طرح امام بدلی در زمان معصوم به صورت قازورات و فضولات از درون تشیع به عنوان مرتد، بیرون انداخته شده است.

شناخت هدف اصلی

در شکل فعالیت

دانستن این مهم کار ساز که گروه شناسائی شده، همان مستعد هائی که آمادگی اعلام «خدائی» و «پیامبری» و «امام» شدن را داشتند، مقدمه‌ای است جهت فهم موضوعی که برای بحث مطرح کرده‌ایم.

اینان که به اندیشه شکاف تشیع مبتلا شده بودند، باید می‌دانستند چگونه فعالیت خویش را و در چه زمانی آغاز کنند و مهمتر اینکه مدعی چه چیز شوند؟

این دانستن را می‌باید از کنار منصب آسمانی «امامت» آغاز کنیم تا بتوانیم به حقیقتی کامل و حقیقی دست یابیم.

امام که لطف الهی نسبت به خلق و ادامه دهنده وظائف خطیر رسالت می‌باشد، سرمایه سعادت و موجب بلندی درجات و مانع از هبوط در درکات است. به همین اعتبار بر خدا واجب می‌شود از راه لطف او را تعیین نماید^۲ تا خلق ناگاه، فریب شیطنت‌ها را نخورد. مهم‌تر به لحاظ نقش و تأثیر موقعیت خاص امام، در سرنوشت نهائی انسان که بهشتی و دوزخی بودن است، از او به قلب عالم امکان تعبیر کرده‌اند، چنانکه علی - علیه السلام - می‌فرماید: «انا قلب الله»^۳ یعنی همانطور که اگر آن گوشت صنوبری شکل از کار بیفتد، کالبدی است که سزاوار دفن کردن می‌شود. اگر اعتقاد به امامت و دوستداری امام،

۱- زیرا تعیین کردن امام برای منصب امامت باید به نص الهی و پیامبر، حتی امام قبل از او صورت گیرد.

۲- الذخیره سید مرتضی: ۴۰۹، الغیبه شیخ طوسی ۱۵۳.

۳- توحید صدوق: ۱۶۴ ح ۱.

مخصوصاً بیزاری از دشمنان ولایت در تمامی ادوار تاریخ در کسی از کار بیفتد، مانند کالبدی می‌شود که سزاوارِ دفن کردن است. زنده بودنش تولید فساد در جامعه می‌کند. همانطور که قلبِ انسانی از کار بیفتد، قالب او را عفونت و گندیدگی مرکزِ تولید فساد می‌نماید.

هشام بن حکم وقتی با عمر بن عبید ملاقات می‌کند که در مسجد بصره ردایی وازاری از پشم سیاه پوشیده مردم دور او حلقه زده‌اند، جمعیت را می‌شکافد در آخر حلقه به زانو می‌نشیند و می‌گوید: ای عالم! من شخصی غریب هستم، آیا مرا اذن می‌دهی که از تو مسئله‌ای سؤال نمایم؟

می‌گوید: بپرس.

می‌پرسد: آیا چشم داری؟!

عمر بن عبید در جواب می‌گوید: این چه سؤال است؟! هشام می‌گوید: سؤال من این است.

عمر می‌گوید: بپرس، اگرچه سؤال احمقانه باشد.

هشام می‌گوید باز همان سؤال را تکرار کردم که آیا چشم داری؟!

گفت: بلی، گفتم: با آن چه می‌کنی؟

گفت: به آن الوان (رنگها) و اشخاص را می‌بینم.

گفتم: آیا بینی داری؟! گفت: بلی

گفتم: با او چه می‌کنی؟ گفت: عطرها را به آن می‌بویم.

گفتم: زبان داری؟! گفت: بلی

گفتم: فایده آن چیست؟ گفت: با آن سخن می‌گوییم

گفتم: گوش داری؟! گفت: بلی

گفتم: با او چه می‌کنی؟ گفت: با آن اصوات را می‌شنوم.

گفتم: آیا دو دست داری؟! گفت: بلی

گفتم: با آنها چه می‌کنی؟ گفت با آن حوائج و نیازهای خود را برطرف می‌کنم و نرم و

خشن را با آن می‌شناسم.

گفتم: آیا دو پا داری؟!

گفت: بلی

گفتم: نفع آنها چیست؟ گفت: با آنها از جایی به جایی می‌روم
 گفتم: آیا دهان داری؟! گفت: بلی
 گفتم: با آن چه می‌کنی؟ گفت: طعم خوردنیها را به آن می‌شناسم
 گفتم: آیا قلب داری؟! گفت: بلی
 گفتم: با آن چه فایده‌ای می‌بری؟ گفت: هرچه برای جوارح وارد می‌شود به آن
 تشخیص می‌دهم.

گفتم: آیا جوارح کفایت از قلب نمی‌کند و حال آنکه همه صحیح و سالمند؟!
 گفت: ای پسر! هرگاه این جوارح در امری از مسموعات یا مبصرات یا مذوقات شک
 کنند رجوع به قلب می‌نمایند. پس یقین برای آنها حاصل می‌شود.
 گفتم: پس خداوند قلب را به جهت رفع شک این جوارح قرار داده و ناچار است از قرار
 دادن قلب، و بدون آن، امر جوارح مختل می‌ماند؟
 گفت: بلی

گفتم: ابا مروان^۱ خداوند برای جوارح تو امامی قرار می‌دهد که هنگام شک به او
 رجوع نمائی و به سبب آن از حیرت و سرگردانی خلاص شوی؛ اما آیا همه این خلایق را
 رها می‌گذارد که در حیرت و شک و اختلاف باشند و از برای ایشان امامی قرار نمی‌دهد که
 هرگاه به او رجوع کنند از شک و حیرت خلاصی یابند؟! در این حال، عمرو بن عبید ساکت
 شد و جوابی نداد و تا زمانی که در مجلس او بودم دیگر سخن نگفت.^۲

فراهم آوردگان اسلام تاریخ با پی بردن به موقعیت آسمانی امام، از صلابت و راست
 قامتی تشیع عصبی گردیده، تصمیم می‌گیرند قلبی مصنوعی را در کالبد اندیشه‌ها پیوند
 زنند تا بتوانند در شئون فرد و جامعه تشیع تأثیر گذارند.

در اینصورت هدف اصلی «امام» است که نیاید با این همه عظمت و جلالت در جامعه
 اسلامی مطرح شود. و فعالیت آنها «امام تراشی» در نهایت «مسلک سازی» می‌باشد.
 این حقیقت را نمی‌توان انکار کرد، «امام» تراشی خود دلالت دارد که به نظر ائمه
 آل بیت مسأله امامت، مسأله اصلی اسلام بوده، براساس اعتقاد به این اصل است که مسیر
 انسان و خط فکری سیاسی و حتی اجتماعی اش در زندگی مشخص می‌گردد.

۱- کنیه عمرو بن عبید.

۲- اصول کافی: ۲۲۳/۱ ج ۳، احتجاج طبرسی: ۲۸۳/۲ جنات الخلود: ۱۱۲ کلم الطیب: ۳۲۱.

پس با این موقعیت، امامت سنگ زیرین و اساسی همه مفاهیم و اعتقادات و مسائلی است که شیعه به آنها اعتقاد و ایمان دارد. کوتاه سخن، سرانجامی که به آن منتهی می شود «اعتقاد به امامت» می باشد. براین اساس است که امامان در همه مسائل جز «امامت» و مسائل آن، از عنصر سازنده تقیه استفاده کردند؛ زیرا به خوبی می دانستند، تقیه همه مسائل را می تواند حفظ کند، مگر امامت و حقانیت آنان را به خلافت که ممکن است موجب تضییع و نابودی آن گردد.

و لذا می بینیم از جمله شرایط برقراری صلح بین امام حسن و معاویه این بود که معاویه حق ندارد نه خود را امیرالمؤمنین بنامد و نه امام حسن بن علی نزد او شهادتی اقامه کند.^۱ ولی معاویه چون از اهمیت موضوع به خوبی آگاه بود، با اینکه درباره خود می گفت: «انا اول الملوك»^۲ و به او با عنوان «السلام عليك ايها الملك»^۳ سخن آغاز نموده، شرفیاب حضور می شدند! چون از اهمیت عنوان «امیرالمؤمنین» آگاه بود شایع می کرد که امام حسن این منصب را به او واگذار کرده است. وقتی این گزارش ها به حضرت رسید خطبه ای ایراد کردند: «معاویه، پسر صخر، می گوید که من او را شایسته خلافت می دانم و خود را لایق این امر نمی بینم، ولی معاویه دروغ می گوید. به خدا سوگند! که من از هرکس نسبت به مردم و رهبری آنها شایسته ترم، هم در کتاب خدا و هم در زبان پیغمبر خدا»^۴ یا وقتی هارون الرشید در کنار تربت رسول خدا (ص) قرار می گیرد، برای اینکه وانمود کند خلافتش ارتباط نسبی با پیامبر اکرم داشته، عرضه داشت: «السلام عليك يا ابن عم» امام کاظم - علیه السلام - در مقابل فرمود: «السلام عليك يا ابة» به حدی هارون الرشید از این جواب تخریب کننده او به خشم آمد که نقشه دستگیری و زندان نمودن حضرت را از همانجا دنبال کرد.

و شواهد زیاد دیگر که نشان دهنده امر خطیر امامت و مهمتر در انحصار امام بودن می باشد تا حدی که شهرستانی می گوید: «بزرگ ترین اختلاف در میان امت مسلمان، اختلاف بر سر امامت بود. چرا که در هیچ عصری در اسلام به خاطر یک قاعده دینی شمشیری چون شمشیری که به خاطر امامت کشیده شد، از غلاف بیرون نیامد»^۵.

۱- بحارالانوار: ۲/۴۴ علل الشرائع: ۲/۱۲۱.

۲- تاریخ یعقوبی: ۳/۳۲۲.

۳- المصنف از عبدالرزاق صنعانی: ۱/۲۹۱.

۴- امالی طوسی: ۱۷۲/۲، احتجاج طبرسی: ۸/۲ بحارالانوار: ۲۲/۴۴ و ۶۳-۱۰/۴۲ نهج الصباغه:

۵- الملل والنحل: ۱/۲۴.

۴۴۸/۳.

امامتِ قانونی

مشکلِ خلافتِ اسلامِ تاریخ

اندیشه «امامت» با موقعیتِ مسئولیت «نبوت»، نقشِ امام در جامعهٔ مؤمنان را ادامهٔ راهِ پیامبر در اجتماعِ جاهلیت مطرح کرده و تفهیم می‌کند امام صرفاً یک مفسر قرآن و سنت نبوی نیست، بل اهل جامعه را به این مهم بارور می‌نماید که امام به عنوان رئیس جامعهٔ مؤمنان، کسی است که دارای نفوذ امر و نهی است و طاعتش واجب است، از این رو ریاست او ریاست مطلقه به حساب می‌آید.

و آنچه کار را برای اسلامِ تاریخ مشکل کرده بود، موجب عصبیت و اقدام علیه «امامت» می‌گردید، طرح مسئله عصمت بود که برای چنین سرپرست و رئیس جامعه ضروری می‌دانستند. و مهمتر از آن خداوند کاشف از عصمت امام است. امت را به انتخاب کردنِ امام راهی نیست، یعنی نمی‌توان بر پایه استدلال به وجود «امامت» به عنوان ریاست الهی جامعهٔ مؤمنان از قانون شورا استفاده کرد. **زیرا کشفِ عصمت امام از سوی مردم امکان‌پذیر نیست.** به همین اعتبار اینان که مدعی خلافت شدند و شکلِ رهبری سیاسی و مرجعیت دینی را که غیرقابلِ تفکیک می‌باشد به لحاظ کمبودِ عصمت و خصوصیت‌های دیگر امام از یکدیگر جدا نموده و **اساس نغمه‌های شوم و اصلِ توطئه جدائی دین از سیاست شدند**، به مشکلات فراهم آمدهٔ طرح جداسازی رهبری سیاسی و مرجعیت دینی پی برده، متوجه بحثِ حساسِ امامت به عنوان رهبری و سیادت جامعهٔ سیاسی و دینی برای حفظ استمرارِ شریعت و دین خداوند گردیدند. و مهمترینکه جز از طریق وجود مستمر «حجت» که دارای رهبری سیاسی و مرجعیت دینی می‌باشد امکان‌پذیر نیست.

برجسته شدنِ این نقشِ حساسِ امام، انگیزه پاره پاره کردنِ تشیع را که با «امام تراشی» صورت‌پذیر است فراهم آورد، تا قانون و اعتقاد به «نص» و «عصمت» را بی‌اعتبار سازد. نتیجتاً عقیدهٔ مرجعیت دینی و رهبری سیاسی انحصاریِ امامانِ آسمانی را که حق الهی آنهاست از میان برداشته، و مسئله امام و امامت از انحصارِ آنچه رسول خدا بیان داشته بودند درآمده، لزوم وجودِ امامِ مخصوص و عالم بر کتاب و سنت را که واجب الطاعة باشد بی‌اعتبار نموده و موقعیتِ اینکه امام در کتابِ خدا و سنت دچارِ فراموشی و خطا نمی‌شود لغو خواهد شد. در چنین صورت و موقعیتی راه برای خلیفه‌ای که هیچ

فرقی با عوام و مردم عادی جامعه ندارد بدون زحمتی باز خواهد بود. و اندیشه خداوند که «امامت» را در خاندان پیامبر از نسل امام علی و فاطمه - سلام الله علیهما - قرار داده است، از جمله شروط اصلی و اولیه خلافت نخواهد بود.

براساس همین فتنه فراهم آمده بود که منصور عباسی فرقه‌ای تأسیس می‌کند و مدعی می‌شود: امامت بعد از پیامبر خدا به عباس بن عبدالمطلب سپس به پسرش عبدالله و سپس به فرزند او علی رسید و خلاصه این سلسله به عباسیان منتهی شد.^۱ ولی این اندیشه خائنانانه چگونه باید مطرح شود و «امام» تراشی از کجا و مهمتر اینکه «امام» آن از چه طایفه و قبیله و قومی انتخاب شود، بحثی است که اگر به آن اشاره‌ای نکنیم، شاید زمینه طرح فتنه‌ای تحقیقی را ریخته باشیم که محققان را به زحمت خستگی‌آور بیفکنیم.

بدون هیچ تردیدی، برای اینکه عهده‌داران مسئله «امام تراشی» موضوع خلق امام را در تشیع، قابل طرح کرده باشند و لطمه‌ای هم برای آن محسوب شود، می‌باید شخصی را مدعی «امامت» انتخاب نمایند که از فرزندان علی امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا - سلام الله علیهما - باشد. زیرا امامت براساس نص الهی و فرموده پیامبر خدا به اولاد این دو وجود نازنین اختصاص دارد. و دیگران در هر رتبه و منزلتی با هر نوع خویشاوندی و قرابتی با رسول خدا باشند از چنین مقامی محروم هستند.

در اینصورت نخستین موضوع مهمی که می‌بایست در فتنه «امام تراشی» مورد توجه قرار می‌گرفت انتخاب فردی وابسته به دودمان اهل عصمت و ولایت بود که در آینده متوجه می‌شویم چگونه چنین مهمی برای تأسیس فرقه در تشیع البته تا قبل از غیبت کبری^۲ مورد استفاده قرار گرفته است.

اما چرا

با نام رهبران ضلالت؟

شاید می‌بایست قبل از شروع هر بحثی به انگیزه انتخاب چنین اسمی اشاره

۱- زندگانی سیاسی امام رضا - علیه السلام - ۶۶-۷۳.

۲- چون «امام تراشی» بعد از غیبت کبری براساس دعاوی، باب و نایب خاص و برگزیده امام زمان - روحی فداء - صورت گرفته است.

می‌کردیم و آن را به تأخیر نمی‌انداختیم. ولی به نظر چنین رسید که پرداختن در این جایگاه بعد از مطالعه آنچه از نظر گذشت، منظور ما را همه فهم می‌نماید. و علت نام‌گذاری کتاب را تفهیم می‌کند.

نخست باید به این توجه داشت آنچه در مسیر اراده پیامبر اکرم (ص) قرار نگیرد از اراده خدا خارج شده، در حقیقت نه تنها به تأیید قرآن نمی‌رسد، بلکه درست در مقابل قرآن، در معنا خدا و پیامبر اکرم (ص) قرار می‌گیرد.

این به وجود آمده هرچه باشد جز به ضلالت و گمراهی کشاندن نتیجه‌ای نخواهد داشت، چنانکه در ساخت مسجد ضرار و نمونه‌های دیگر برخورد می‌کنیم، پیامبر اکرم مسجدی را که در دست ساخت بود خراب کردند. ولی در حقیقت رسول خدا، خانه خدا را خراب نکرده‌اند؛ بل جایگاهی که می‌رفت پایگاهی برای ضلالت و به گمراهی کشیدن مردم باشد تخریب نمودند. برای نمونه توجه کنید در جنگی که برخلاف سیره و اراده همیشگی رسول خدا، می‌بایست علی بن ابی طالب در مدینه بماند، یهودیان به ظاهر مسلمان، چون نقشه خویش را بر آب دیدند، مطالبی مغرضانه را که حکایت از تیرگی ارتباط رسول خدا با علی مرتضی می‌کرد شایع نمودند که علی امیرالمؤمنین را رنجیده خاطر و مضطرب می‌کرد. حضرت بدون هیچ تحملی خویش را در مسیر رفتن به جهاد به رسول خدا رساندند و آنچه را در مدینه شایع شده بود به عرض رسانیدند، رسول خدا حقایق پیرامون این تصمیم و اراده بیان داشتند که علی امیرالمؤمنین بدون هیچ تأملی به مدینه مراجعت نمودند. تا مبادا در خروج از مدینه فتنه‌ای به وسیله یهودیان و همدستان منافق مسلمان آنان بروز کند. در اینصورت خروج از دستور پیامبر خدا که خداوند اطاعتش را واجب دانسته^۱ فتنه است و خروج کننده فتنه آفرین می‌باشد.

چنانکه رسول خدا قبل از پیوستن به رفیق اعلی و واقعه خروج عده‌ای از سرشناسان امت بر علی بن ابیطالب، خلیفه و جانشین و وصی خود، آنرا «فتنه» نام گذاشته‌اند، فرموده‌اند: «پس از من فتنه‌ای پیش می‌آید، آن کس که در خواب باشد بهتر از بیدار [است] و بیدار بهتر از به پا خاسته و به پا خاسته بهتر از تلاشگر است پس هر که پناهگاهی دست آورد باید به آنجا پناهنده شود»^۲ این فتنه کبری چنان شهرتی داشته

۱- به المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم رجوع شود.

۲- صحیح مسلم: ۲۱۲/۴.

که حتی صحابه بزرگوار به یکدیگر درباره‌اش سفارش می‌کردند که می‌بایست برای سلامت ماندن از خطر آن به آنچه رسول خدا سفارش کرده‌اند توجه داشت و نصب‌العین قرار داد. می‌طلبید به نمونه‌ای از آن اشاره کنیم نوشته‌اند: علی امیرالمؤمنین با شنیدن چنین کلامی از رسول خدا جوایای علت و شکل فتنه می‌شوند، حضرت ختمی مرتبت می‌فرمایند: «یا علی! امت درباره‌ی تو دچار فتنه و آزمون می‌گردند، با تو خصومت می‌کنند، تو خود را برای خصومت [آنان] آماده کن.»^۱ روزی دیگر و جائی دیگر فرموده‌اند: «کینه‌هایی از تو در دل مردم است که آن را آشکار نسازند مگر پس از من.»^۲

امام صادق نیز در شناساندن این فتنه پیش‌بینی شده رسول خدا می‌فرمایند: «بعد از اینکه خداوند روح پیامبر خود را قبض کرد مردم امیرالمؤمنین را وا نهادند و با دیگری بیعت کردند، این فتنه‌ای بود که به آن گرفتار گشتند. زیرا رسول خدا آنان را به پیروی علی و اوصیاء از آل محمد دستور داده بود.»^۳ پیامبر اکرم چنین حرکتی را که علیه‌علی بن ابیطالب، در حقیقت غدیر خم شکل می‌گیرد همدستی قریش علیه خلیفه حقیقی خود دانسته، می‌فرماید: «یا علی! همانا قریش به زودی به زیان تو همدستی می‌کنند و همه جمع می‌شوند که به تو ستم و ظلم نمایند.»^۴ مهم‌تر آنکه چنین هماهنگی و هم عقیده شدن را خیانت به مرتضی علی دانسته، فرموده‌اند: «پس از من امت به تو خیانت می‌کنند، زندگی تو براساس ملت من، شهادت تو بر سنت من خواهد بود هر که ترا دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس دشمن تو باشد، دشمن من خواهد بود.»^۵ یعنی این خیانت دشمنی به تو است که دشمنی با من محسوب می‌شود.

جای دیگر این فتنه را گرفتاری و مشقت و رنج برای علی امیرالمؤمنین دانسته‌اند.^۶ در صورتی که در جاهای مختلفی از زندگی خویش به این اشاره کرده بودند، هر کس علی بن ابی‌طالب را آزرده خاطر کند یا ایذاء و اذیت نماید به من نموده است. و او را در ماجرای فتنه بعد از خود مظلوم قلمداد کرده فرموده‌اند: «مظلوم واقع می‌شوی. وای بر

۱- سفینه البحار: ۳۴۵/۲. ۲- امام علی در تاریخ دمشق: ۲۲۲/۲.
 ۳- تفسیر صافی چاپ قدیم: ۱۹۳. ۴- مستدرک الوسائل: ۲۵۶/۲.
 ۵- فضائل الخمسه: ۵۲/۳ از مستدرک الصحیحین: ۱۴۲/۳ شرح ابن ابی‌الحدید بر نهج البلاغه: ۳۲۶/۲.
 ۶- فضائل الحسنه: ۵۲/۳ اهل تحقیق و پژوهش می‌دانند احادیث ابن‌کتاب مقدس از اهل سنت و جماعت می‌باشد.

کسی که با تو بجنگد و خوشا بر آن کس که همراه تو [با دشمنان] تو کارزار کند. یا علی! تو آن کس هستی که پس از من به سخن و زبان من سخن می گوئی. وای بر کسی که تو را رد کند و خوشا به حال کسی که سخت را بپذیرد! تو سرور و امام این امت و جانشین من پس از من می باشی.^۱

با اینکه متن روایت نقل شده نشان می دهد و گویاست که در چنین دوره ای وظیفه چیست؛ ولی بهتر است به فرمایش نبوی استناد کرده، راه را از چاه، در حقیقت هدایت را از ضلالت، سعادت را از شقاوت بشناسیم. فرموده اند: «پس از من فتنه پدید آید و چون چنین گردد همراه علی بن ابیطالب باشید، اوست که میان حق و باطل جدائی می افکند.»^۲

ابوذر نیز براساس اینگونه شنیده هایی از رسول خدا به یاران می گوید: «بعد از من فتنه خواهد شد^۳ و هیچ گریزی از وقوع آن نیست، چون فتنه پدید آید بر شما باد که به کتاب خدا، قرآن و بزرگ مرد اسلام علی بن ابیطالب تمسک جوئید و آن دو را رها ننمائید.»^۴

چنانکه در جاهای دیگر علی بن ابیطالب را چنین ستوده اند و معرفی کرده اند: «هرگز شما را از راه هدایت خارج نمی سازد و داخل گمراهی نمی کند.»^۵ «ای مردم از علی روی نگردانید و از راه او منحرف نشوید و از او کناره نگیرید و از ولایتش استکبار و خودسری نورزید که او راهنمایی به سوی حق است.»^۶

رهبران ضلالت با نگاه قرآن و پیامبر

شناخت گمراهان با الهام گیری از قرآن بهترین راهنمایی بود که چنین اسمی را برای مجموعه خاصی انتخاب کنیم. زیرا لغت شناسان عرب در معنای «ضل» و «ضلال» معتقدند: ضل به معنی گم شد، پنهان و غایب شد، فراموش کرد، گم کرد و گمراه شد. ضَلَّ

۱- بحار الانوار: ۱۳۹/۳۸.

۲- بحار الانوار: ۳۲/۳۸. الامام علی من تاریخ دمشق ابن عساکر: ۱۵۷/۳ فضائل الخمسه: ۸۸/۳

۳- این فتنه معاویه است.

۵- القدير: ۲۷۸/۱۰.

۴- بشاره المصطفی: ۸۵.

۶- احتجاج طبرسی: ۳۱.

عن الطريق: از جاده منحرف گشت. ضلالت: ضد هدایت و رشاد و اسم فاعل آن ضال است. در باب افعال به معانی گمراه کرد، پنهان ساخت، گم کرد، هلاک کرد، او را گمراه یافت، تضلیل، گمراه ساختن، تباه ساختن. ضلال: هلاک، گمراهی، فراموشی با دقت به معانی که برای «ضَلَّ» و وجوه آن کرده‌اند متوجه می‌شویم، تمامی درباره کسانی که شورای انتخابی برگزار نمودند صدق می‌کند.^۱

توجه به آیاتی که در این زمینه وارد شده است: گمراه شدن، از راه حق دور گردیدن^۲ به خطا رفتن و منحرف شدن^۳ غافل شدن از چیزی و بی‌خبر ماندن^۴ را نوعی ضلالت دانسته‌اند و تمامی این وجوه درباره کسانی که بعد از نبی اکرم - صلوات‌الله علیه و آله - امام‌تراشی کردند صدق می‌کند. پس گناه در مقابل امامت شرعی یعنی امام آسمانی ایستادن، کمتر از امام بدلی ارائه دادن نیست، در هر دو اقدام به خطا رفتن و از جمله منحرفین محسوب شدن است.

و اگر منحرف کردن از راه حق، گمراه نمودن معنا شود^۵ آنان که مردم را از علی منحرف کردند و به ضلالت کشاندد، گمراه کننده محسوب می‌شوند و اگر به اشتباه انداختن و لغزاندن از حق^۶ را از جمله معانی آن بدانیم، آن عده که مردم را نسبت به مسئله جانشینی و خلافت بعد از رسول خدا به اشتباه انداختند و از حق که علی بن ابیطالب باشد منحرف نمودند، گمراه کننده بوده‌اند، و آیات دیگر^۷ که همه و همه دلالت بر گمراهی می‌کند که پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) مردم به آن مبتلا و گرفتار شدند. خصوصاً «اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى»^۸ که به فرموده علامه طبرسی، برخی این ضلالت را کنایه از کفر در مقابل ایمان گرفته‌اند^۹ که با این کلام نورانی به خوبی مقصود ما تأمین می‌شود. رسول خدا فرموده‌اند: «ای اصحاب من! همانا خدا شما را به ولایت علی و پیروی او، فرمان داده است او صاحب اختیار و امام شما پس از من است با او مخالفت نکنید، کافر می‌شوید و از او جدا نگردید که گمراه می‌گردید»^{۱۰}.

۱- لسان العرب. ۲- و من یشرک بالله فقد ضل ضلالاً بعيد (نساء: ۱۱۶)

۳- من یتبدل الکفر بالایمان فقد ضل سراء السبیل (بقره: ۱۰۸).

۴- قال یلمها عند ربی فی کتاب لا یضل ربی و لا ینسی (طه: ۵۲).

۵- ولما تتبعوا اھواء قوم ضلوا و أضلوا کثیراً (نساء: ۶۰).

۶- لھمت طائفة منهم ان یضلوا (نساء: ۱۱۳).

۷- قصص: ۱۵ کھف: ۱۵ زمر: ۳۷، بقره: ۱۶، رعد: ۱۴، غافر: ۲۵، یوسف: ۸ و اعراف: ۳۰.

۸- تفسیر مجمع‌البیان: ذیل آیه ۱۶ بقره.

۹- بقره: ۱۶.

۱۰- بحار الانوار: ۹۷/۳۸.

اگر آنچه بعد از رحلت پیامبر گذشت ضدیت با غدیر و علی باشد که هست، رسول خدا فرموده‌اند: «با علی ضدیت نکنید که کافر می‌شوید» و اگر برتری جوئی بر علی بن ابیطالب به حساب آید که می‌آید، فرموده‌اند: «بر علی برتری مجوئید که مرتد می‌شوید»^۱. و اگر آنچه را بعد از رحلت رسول خدا پیش آمد مخالفت با علی بن ابیطالب بدانیم که باید بدانیم، در غیر اینصورت به عزیز خدا و رسولش جفا کرده‌ایم، رسول خدا درباره این مخالفت فرموده‌اند: «علی دروازه رستگاری و هدایت است هر که با او مخالفت کند کافر است و هر که منکر او گردد وارد آتش می‌شود»^۲ و اگر برگزار کنندگان **فتنه کبری**، منکر ولایت باشند، رسول خدا در باره منکر ولایت علی امیرالمؤمنین فرموده‌اند: «یا علی هیچ بنده‌ای نیست که روز قیامت به ملاقات خدا رود درحالی که منکر ولایت تو باشد جز آنکه بت پرست به دیدار خدا می‌شتابد»^۳ این کلام نورانی شرح و تفسیر مرگ جاهلی است که پیامبر اکرم فرموده‌اند: «یا علی هر کس با تو دشمنی کند خدایش بر مرگ جاهلیت بمیراند»^۴.

مهمتر اینکه پیامبر اکرم در خطبه غدیر این گروه مقابله کننده با امامت را **پیشوایان ضلالت** نام نهاده که مردم را به سوی آتش دوزخ هدایت می‌کنند.

نقش امام

در رستگار شدن امت

در آیه اطاعت، که امام با نام «اولی الامر» مورد توجه قرار می‌گیرد و مخالفتش عیناً مخالفت خدا و رسولش محسوب می‌شود، حقایقی را روشن می‌نماید. ولی اینکه دوری از صاحبِ قدس او تنها یک قانون شکنی الهی به حساب نمی‌آید، بل شخص دور شده را به ضلالت و گمراهی می‌افکند، موضوع دیگری با حساسیت بیشتری است. مطلب خودمان را با روایت رسیده از ناحیه مقدسه امام باقر - علیه السلام - شرح می‌دهیم: «همانا خدای عزوجل امیرالمؤمنین - علیه السلام - را [به رهبری و خلافت] منصوب فرمود تا بین او و خلقش نشان باشد، پس هر کس او را شناخت مؤمن و هر کس انکارش کرد کافر، هر که او را شناخت و ندانست گمراه و هر که با [بودن] او دیگری را [به خلافت] نصب کرد مشرک

۲- عقاب الاعمال: ۴۶۸.

۴- امالی مفید: ۷۵.

۱- بحار الانوار: ۲۹/۳۸.

۳- بحار الانوار: ۱۴۲/۴۲.

خواهد بود.^۱ جای دیگر می‌فرمایند: «هرکس از این امت پیروی از امام و رهبرِ معصوم و منصوب از سوی خدا نکرد، گمراه و متحیر و سرگردان خواهد بود و اگر در این حال بمیرد به هیأت کفر و نفاق خواهد مُرد».^۲

در اینصورت آیه «**قَدْ افلَحَ الْمُؤْمِنُونَ**»^۳ یعنی او که به خلافت و امامت علی امیرالمؤمنین و ائمه اثنی عشر مؤمن است چون بازگشت آن ایمان به خدا و رسول اکرم می‌باشد از جمله رستگاران به شمار می‌رود.

و «**قَدْ افلَحَ مِنْ تَزَكِي**» به راستی هرکسی پاکدلی پیشه کرد، رستگار شد^۴ یعنی باید دانست انسان در دوستداری علی بن ابیطالب و بغض داری دشمنان آن وجود نازنین به پاکدلی می‌رسد.^۵

هرکه را صافی نشد دل از ولای مرتضی

گو دم از شرع نبی مصطفی کمتر زند

که تمامی اعمال و طاعات و عبادات او به دوستداری علی امیرالمؤمنین و آل طاهرین او پذیرفته می‌شود. چنانکه رسول خدا فرموده‌اند: «اگر کسی هزار سال میان رکن و مقام بدون ولایت علی و امامانِ معصوم که فرزندان او می‌باشند عبادت خدا کند، خدای تعالی او را به آتش خواهد افکند».^۶

بر خویش قسم خورده و فرموده خدا

در طاعت بی مهر علی سودی نیست

و اما خداوند، ظالمین^۷ مجرمین^۸ کافرین^۹ را رستگار نمی‌کند. از جمله مصادیق بارز آن کسانی هستند که در حق آل علی - علیه‌السلام - ظلم و ستم روا داشته‌اند اینان از

۲- مأخذ پیشین: ۵۶۵/۱۸

۱- وسائل: ۵۶۷/۱۸

۳- به راستی که مؤمنان رستگار شدند (اعلی: ۱۴).

۴- شمس: ۹.

۵- امام باقر از علی امیرالمؤمنین روایت می‌کند: دوستدار ما دوستی خود را خالص و ناب برای ما قرار می‌دهد و همچنانکه طلا به وسیله آتش خالص و ناب می‌گردد و هیچ‌گونه تیرگی در او وجود نخواهد داشت هرکه خواهد این حقیقت را بداند قلب خویش را بیازماید که اگر یا دوستی ما دوستی دشمن ما را مشارکت دهد او از ما نیست و ما از او نیستیم و خدا، جبرئیل، میکائیل دشمن اویند و خدا دشمن کافران است» (تفسیر نورالانقیاب: ۲۳۵/۴۰).

۶- مستدرک الوسائل: ۲۴/۱.

۸- یونس: ۱۷.

۷- انعام: ۲۱.

۹- مؤمنون: ۱۱۷.

ظالمین و مجرمین و خلاصه کافرین می‌باشند. چنانکه علی امیرالمؤمنین درباره آنهائی که در کنار دوستداری آل رسول، دوستی دشمنان آنها را قرار داده‌اند می‌فرماید: خدا او را دشمن می‌دارد و دشمن خدا کافر است.^۱ دقت در کلام نورانی آن حضرت تفهیم می‌کند که دوستدار دشمنان آل محمد - صلوات‌الله‌علیهم اجمعین - نظیر معاویه و غیره کافر است.

و اینکه حضرت قرآن می‌فرماید: کسانی که به خدا افترا می‌بندند^۲ رستگار نمی‌شوند.

منظور مردمانی هستند که برای تضعیف علی امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - و اثبات مرجعیت بدلی به پیامبر افترا بستند و شایع کردند خداوند برای جانشینی رسول خدا دستوری نداده‌اند. در صورتی که مسئله خلافت علی بن ابیطالب در معراج مطرح گردید و نخستین جایی که اعلام شده می‌باشد^۳ و به همین اعتبار علی مرتضی می‌فرماید: «خداوند مرا امام و رهبر خلق خود قرار داد»^۴

و هرکس در این امر مهم از خداوند و پیامبر او اطاعت کند به «رستگاری بزرگ نائل آمده است»^۵ زیرا خدا و رسول اکرم در برگزاری مراسم غدیرخیم ولایت با امامت را به نمایش گذاشتند، خواستند مردم به جانشینی علی مرتضی بیعت نمایند و با عنوان «امیرالمؤمنین» به حضرتش سلام کنند.

و اگر آیه «فَمَنْ رُحِزَ عَنِ النَّارِ وَ دَخَلَ الْجَنَّةَ» هرکس از آتش دوزخ دور داشته و به بهشت درآورده شود «فقد فاز» رستگار شده است.^۶ بنابر آنچه از ناحیه رسول خدا شرف صدور یافته، بغض و دشمنی در حقیقت نپذیرفتن علی - علیه‌السلام - که همان غیر را بر او ترجیح دادن است، دوزخ می‌باشد و شخص را دوزخی می‌کند. پس متقابلاً دوستداری حضرتش بهشت است. یعنی دوستدار علی، بهشتی می‌شود. چنانکه رسول خدا فرموده‌اند: «آن کس که به ولایتش معتقد باشد وارد بهشت می‌گردد و آن کس که با او دشمنی کند وارد آتش [جهنم] می‌شود»^۷

حدیث قدسی که زمخشری عالم معروف و صاحب شهرت اهل تسنن نقل کرده

۱- تفسیر نورالقلین: ۲۳۵/۴.

۳- بحارالانوار: ۳۳۹/۱۸ - از امالی صدوق.

۵- احزاب: ۷۱.

۷- بحارالانوار: ۱۹۹/۳۸.

۲- یونس: ۶۹.

۴- اصول کافی ۴۱۰/۱.

۶- آل عمران: ۱۸۵.

است به یادم آمد، او می‌گوید خداوند فرموده است: «به بهشت می‌برم هرکس را که اطاعت از علی کند اگرچه نافرمان من باشد و به آتش می‌برم آن کس را که نافرمان او و مطیع من باشد»^۱

موقعیت امام در اعتقاد به پیامبر

این حيله و تزوير از دير زمان بين گروهی از مسلمانان مرسوم بوده است که خدا و قرآن را بهانه‌ای برای مخالفت با رسول خدا قرار دهند. چنانکه در آخرین روزهای حیات رسول خدا آنگاه که حضرتش فرمودند وسیله نگارشی حاضر سازند تا برای سعادت ابدی امت نوشته‌ای را به آنها سپارند فریاد «حسبنا کتاب الله»^۲ سر داده شد و گستاخی را به جانی رساند که گفت: پیامبر هذیان می‌گوید^۳ تا قول پیامبر را بنی‌اعتبار و طرح شوم حسبنا کتاب الله را در مقابل قرآن ناطق که وحی مجسم است آبرو دهد. به گمانم جای کلام نورانی علی امیرالمؤمنین اینجاست که می‌فرمایند: «ای بسا گمراهی به آیه‌ای از کتاب خدا آرایش شود همچنانکه سکه مس آب نقره داده می‌شود آراسته و پرداخته گردد»^۴ عده‌ای هم از موقعیت پیامبر اکرم (ص) بهانه برای مخالفت و دشمنی با علی امیرالمؤمنین درست کرده‌اند. در صورتی که ترویج از موقعیت آن وجود نازنین در اسلام روش و سیره تمام دوران حیات رسول خدا بوده است و هرکس به هر نوعی فضائل گوی علی بن ابیطالب باشد، رضایت پیامبر اکرم را فراهم آورده و در مسیر اراده حضرتش قرار گرفته است. رسول خدا می‌فرمایند: «من دعوت کننده به سوی خدایم و علی ادا کننده وظیفه و کار من است»^۵ گروهی هم امامان شیعه را بهانه طرح شوم استعمار نو قرار داده، مرجعیت شیعه را تخطئه می‌کنند که با در دست داشتن قرآن و سنت اهل بیت ما را چه نیازی به مرجعیت دینی می‌باشد؟ همین تبار در نیاز به رهبری سیاسی هم خود را از

۱- مجمع البحرین چاپ جدید: ۱۹۷/۲.

۲- نزد ما قرآن خدا هست پس است (صحیح بخاری: ۱۳۷/۱ و ۱۳۷/۵ صحیح مسلم: ۹۵/۱۱ طرائف سیدین طاووس: ۴۳۲/۲.

۳- تذکره الخواص: ۶۲ طرائف سیدین طاووس: ۳۴۲/۲ برای توضیح بیشتر به دلائل الصدق: ۱۰۹/۳ و نهج الحق: ۲۷۳ مراجعه شود.

۴- بحارالانوار: ۲/۳۸.

۵- غررالحکم: ۵۵۲/۲.

رهبری اسلامی با طرح «دین از سیاست جداست» بی‌نیاز می‌بینند. در صورتی که مرجعیت دینی در زمان غیبت، ادامه دهنده ولایت با امامت می‌باشد که استمرار نبوت است.

اگر اینگونه القائات سوء موجب گمراهی شود که بدون تردید، راهی به ضلالت است، از جمله بدترین کارهاست. زیرا علی، سرناشناخته خدا فرموده‌اند: «پاکترین کارها، کاری است که موجب گمراهی گردد».^۱

شاید این کلام نورانی همه آن حيله‌ها و تزویرها را که برای جداسازی ولایت و اسلام آورده‌اند، نقش بر آب سازد و رسواکنده به حساب آید. رسول خدا می‌فرمایند: «ای علی! دروغ گوید آن کس که گمان کند مرا دوست دارد و تو را دشمن دارد»^۲ او که با مرجعیت دینی به مخالفت بر می‌خیزد خیال می‌کند مطیع امامان شیعه است و او که با امامان سرستیز دارد و در پذیرفتن مسائل مربوط به وجود اقدس حجة بن الحسن العسکری دو دلی می‌کند، حتی آن را به زبان می‌آورد نیز خیال می‌کند دوستدار علی مرتضی و رسول اکرم می‌باشد. او که از علی بن ابیطالب راه جدا می‌کند، دیگری را بر او ترجیح می‌دهد، می‌داند قول و فعل پیامبر خدا را قبول نکرده است.

چنین فردی، اگر هم اهل تحقیق و مطالعه نیست، لااقل وظیفه دارد اعتقاداتش را به قرآن و سنت رسول اکرم ارائه دهد، تا به ناصوابی آلوده نباشد. و با نشر عقیده‌اش باطلی را اشاعه ندهد. در صورتی که رسول خدا می‌فرمایند: «علی بهترین کسی است که پس از خود یادگار می‌گذارم»^۳ و «خدا ایمانی را نمی‌پذیرد مگر به ولایت و طاعت او»^۴ به لحاظ همین موقعیت علی بن ابیطالب بوده است که فرمود: «بعد از من علی امام و رهبر مؤمنان می‌باشد»^۵ و گروه امت را مورد خطاب قرار داد: «علی را برتری دهید که او پس از من از همه مردم از مرد و زن برتر است، خدا به وسیله ما [رسول خدا و علی و امامان] روزی مردم را می‌رساند و خلق به وجود ما باقی می‌ماند. ملعون ملعون و مغضوب مغضوب است کسی که گفتار مرا رد کند. از خدا بترسید. با علی مخالفت نکنید»^۶ و او که غیر را بر علی ترجیح داده، یعنی به مخالفت با او برخاسته بداند از پرهیزگاری

۱- فرائد السمطين: ۱/۱۳۴.

۲- بحار الانوار: ۳۸/۹۰.

۳- احتجاج طبرسی، ۳۲.

۴- خصال: ۲/۲۶۴.

۵- القدير: ۷/۱۷۷.

۶- عيون اخبار الرضا: ۱/۲۸۱.

بی نصیب است. زیرا پیامبر فرموده‌اند: «به جز پرهیزکاران بر ولایت علی ثابت و استوار نمی‌مانند.»^۱

یعنی تنها این ثابت قدمان پرهیزگار هستند که مانند من علی دوست زندگی کرده‌اند و علی دوست از دنیا رفته‌اند. زیرا فرموده است: «هرکس خواهد چون من زندگی کند و مانند من بمیرد و در بهشت جاودانی داخل شود باید علی بن ابیطالب را دوست بدارد.»^۲ دوست دار، غیری را بر او که دوستش دارد مقدم نمی‌سازد. پس او که علی امیرالمؤمنین - علیه السلام - را در پی رحلت رسول اکرم میان حوادث گم می‌نماید، خیال می‌کند چنان زندگی می‌کند که رسول خدا پیشوایش زندگی کرده است!

به علاوه پیامبر اکرم (ص) فرموده‌اند: «خوی او خوی من، خون او خون من»^۳ به لحاظ این نزدیکی، حقیقی است که فرموده است: «هرکه از علی دوری جوید از من دوری جسته است.»^۴ یعنی همانطور که بیان داشته‌اند: «رستگار آن کسی است که تصدیقش کند و بیچاره و بدبخت آن کسی که تکذیبش نماید.»^۵ چرا؟ به راستی او که با قبول کردن اسلام تاریخ دین‌داری کند، چون از علی اطاعت نکرده، مطیع پیامبر، در نهایت خدا نیست. زیرا رسول خدا در جا به جای دوران عمر شریف خویش به این اشاره کرده‌اند که اطاعت از علی را اطاعت خود دانسته‌اند^۶ و نافرمانی علی را نافرمانی خود تلقی نموده‌اند^۷ و جدائی از علی را جدائی از خود اعلام داشته‌اند.^۸

تا اینکه می‌فرمایند: «ای علی! تو منزلت وجودی مرا داری، روح تو از روح من و طینت تو از طینت من است هرکس منکر امامت و رهبری تو باشد نبوت و پیغمبری مرا انکار کرده است»^۹ چنین فردی گمراه می‌باشد که اگر در جامعه مورد توجه قرار گیرد، خلق ناآگاه را به ضلالت و گمراهی می‌کشاند و چون مقتدا شد، رهبر ضلالت است. باید شناسائی شده به جامعه اسلامی شناسانده شود.

پیامبر اکرم (ص) می‌فرمایند: «پس از من مردمی با علی می‌جنگند، بر [مسلمانان

۲- القدير: ۲۷۸/۱۰.

۱- تفسیر برهان: ۲۰۵/۱.

۴- فضائل الخمسة: ۵/۲.

۳- القدير: ۳۰۲/۲.

۵- القدير: ۲۷۸/۱۰.

۶- فضائل الخمسة: ۹۵/۲، از ریاض النضر: ۱۶۷/۲.

۷- القدير: ۱۱۷/۲ فرائد السمطين: ۱۷۹/۱ الامام علی از تاریخ دمشق: ۱۸۸/۲.

۹- القدير: ۲۸۰/۱۰.

۸- فضائل الخمسة: ۲۸/۲.

رهبران ضلالت _____ پیش نوشتار

است [که در راه خدا با آنها جهاد کنند، هرکس توان جهاد با دست را ندارد باید به زبان و اگر نه با قلب خود جهاد کند و جز این راهی نیست.]^۱

مقدمه

۵۲

www.ketab.ir